



وزارت فرهنگ
توانا بود هر که دانا بود

✓

کتاب فارسی دوم دبستان

وزارت فرهنگ
توانا بود هر که دانا بود



کتاب فارسی دوم دبستان و تعلیمات دینی

این کتاب دارای راهنمای تدریس است

حق چاپ محفوظ است

۱۳۴۳

تألیف لیلی امین (آہی)

با همکاری ثمینہ باغچہ بان (پیر نظر)

نقاشی از : محمد زمان زمانی

چاپ شرکت سهامی افست

درسهایی که در این کتاب می خوانید

صفحه	نام درس	صفحه	نام درس
۱۰۰	۲۸ - بانگ خروس	۱	۱ - خدایا
۱۰۴	۲۹ - فوقولی قوقو (۱)	۳	۲ - يك روز آخر تابستان
۱۰۸	۳۰ - « « (۲)		- (۱) گفتگوی احمد با فریدون
۱۱۲	۳۱ - روباه و خروس	۶	۳ - (۲) چرا احمد چیزی نگفت
۱۱۵	۳۲ - مرغابیها (۱)	۸	۴ - (۳) کمک فریدون به احمد
۱۱۹	۳۳ - « « (۲)	۱۱	۵ - روز اول مدرسه
۱۲۳	۳۴ - ماهی و گربه	۱۵	۶ - دندان شیری
۱۲۷	۳۵ - داستان	۱۸	۷ - جیران
۱۳۱	۳۶ - بلدزچین و برزگر	۲۲	۸ - کوکب خانم
۱۳۶	۳۷ - دوستی خرس	۲۵	۹ - نان کلوچه
۱۳۹	۳۸ - پیغمبر و یاران او	۲۹	۱۰ - حسنك كجایی؟
۱۴۲	۳۹ - پیغمبران ما	۳۳	۱۱ - گرگ و گاو
۱۴۵	۴۰ - چهارشنبه سوری	۳۸	۱۲ - جوی آب
۱۵۱	۴۱ - نوروز (۱ - خرید)	۴۱	۱۳ - برف و باران
۱۵۴	۴۲ - « (۲ - جشن نوروز)	۴۵	۱۴ - چرخ دستی
۱۵۹	۴۳ - « (۳ - عید فریدون)	۴۹	۱۵ - کالسکه عروسک
۱۶۳	۴۴ - تخم مرغ رنگ کردن	۵۲	۱۶ - چرخها
۱۶۸	۴۵ - سیزده به در (۱ - پرویز و داریوش)	۵۷	۱۷ - کلاغ
۱۷۲	۴۶ - « « (۲ - بیرون شهر)	۶۰	۱۸ - روباه و کلاغ
۱۷۷	۴۷ - شرط هوشنگ	۶۳	۱۹ - دوستان ما
۱۸۱	۴۸ - چوپان دروغگو	۶۸	۲۰ - منوچهر خوابیده است
۱۸۳	۴۹ - شمع و نارنج	۷۲	۲۱ - گوشواره طلا
۱۸۷	۵۰ - مشرق و مغرب	۷۷	۲۲ - چراغ
۱۹۰	۵۱ - جوجه نافرمان	۸۱	۲۳ - میهن خویش را کنیم آباد
۱۹۳	۵۲ - مرغابی و لاکپشت	۸۵	۲۴ - شاهنشاه و ولیعهد
۱۹۸	۵۳ - پر و بال	۸۸	۲۵ - دوازده برادر (کولاک)
۲۰۳	۵۴ - ای پسر	۹۲	۲۶ - دوازده برادر (بنفشه)
		۹۸	۲۷ - مادر

خُدا یا

تورا شکر می گویم که مرا آفریدی .

تورا شکر می گویم که مادر دلسوز و پدر مهربان مرا آفریدی .

تورا شکر می گویم که زمین پرگل و آسمان پرستاره را آفریدی .

تورا شکر می گویم که آب روان و درختان پر میوه را آفریدی .

تورا شکر می گویم که به من چشم دادی تا زیباییهای جهان* را

بینم .

گوش دادی تا از آهنگهای* خوش لذت ببرم .

پا دادی تا به هر کجا که می خواهم بروم .

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آهنگ = نوا، صدا

جهان = دُنیا

لذت ببرم = خوشم بیاید

پرسش:

- ۱ - چرا برای داشتن پدر و مادر، باید شکر کرد؟
- ۲ - چرا برای میوه و آب خدا را شکر می کنیم؟
- ۳ - چه چیزهایی زیبا هستند؟ چند تای آنها را نام ببرید.

تکلیف شب:

از روی این درس یک بار بنویسید و زیر این کلمه ها را خط قرمز بکشید: شکر، دلسوز، مهربان، ستاره، چشم، زیباینها، آهنگها، خوش، لذت، می خواهم.

شب اول:

سه کلمه بنویسید که اول هر یک «ش» باشد. مثل

شب دوم:

«شکر».

سه کلمه بنویسید که اول هر یک «د» باشد. مثل

«درخت».

سه کلمه بنویسید که اول هر یک «آ» باشد. مثل «آب».

هر یک از این کلمه ها چند صدا دارد: گوش، میوه، جا؟



یک روز آخر تابستان

۱ - گفتگو در باغ

هوا گرم بود. ایرج و احمد و فریدون با بچه‌ها در باغ بازی

می کردند. خسته شدند. گرمشان شد، در سایه درختی نشستند.

ایرج گفت: بچه‌ها، من که از تابستان خسته شده‌ام. شما

چطور؟ کاش مدرسه زودتر باز می شد!

همه بچه‌ها همین را می خواستند، جز احمد که چیزی نگفت.

کلمه تازه :

گفتگو = صحبت

پرسش :

- ۱- چرا بچه ها گرمشان بود؟
- ۲- ایرج از چه خسته شده بود؟
- ۳- ایرج چه آرزویی داشت؟
- ۴- چه کسی ساکت بود؟

تکلیف شب :

سه کلمه بنویسید که آخر آنها شبیه آخر

شب اول :

«تابستان» باشد، مثال: زمستان.

سه کلمه بنویسید که آخر آنها شبیه آخر «بود» باشد،

مثال: زود.

سه کلمه بنویسید که با «گ» شروع شود، مثال: گرم.

سه کلمه بنویسید که با «م» شروع شود، مثال: مدرسه.

از روی هر یک از این کلمه ها: «من، مدرسه، نگفت،

هوا، تابستان، چطور». یک بار بنویسید، و در مقابل

هر یک بنویسید که چند بخش است، مثال: من = ۱ بخش

از روی هر یک از این کلمه‌ها : «زور، دور، داس،
دوش، زود» یک بار بنویسید، و در مقابل هر یک
بنویسید که چند صدا دارد، مثال: زور= ۳ صدا

شب دوم: از روی این درس یک بار بنویسید و زیر کلمه‌های :

«گفتگو، خسته، نشسته، چطور، می‌خواستند، همین»
خط قرمز بکشید.

۲ - چرا احمد چیزی نگفت

احمد شش سال داشت. اسم او را در کلاس اوّل نوشته بودند. از اینکه او هم مثل ایرج و فریدون هفته دیگر به مدرسه می‌رفت، خوشحال بود. ولی چون درست نمی‌دانست که در آنجا چه خبر است، کمی هم می‌ترسید. از این گذشته، احمد بازی را دوست داشت. دوست داشت که به مهمانی برود. می‌ترسید که اگر به مدرسه برود، از هر دو اینها باز بماند.

کلمه تازه :

باز بماند = عَقَبَ بماند.

پرسش :

- ۱ - احمد چند سال داشت؟
- ۲ - بچه‌ها در چه سنی به مدرسه می‌روند؟
- ۳ - چرا احمد خوشحال بود؟
- ۴ - چرا احمد می‌ترسید؟

تکلیف شب :

شب اول :

این درس را به دقت بخوانید. پنج کلمه ۲ بخشی در
این درس پیدا کنید و از روی هر یک یک بار بنویسید.
با هر یک از این کلمه‌ها : «مثل، خوشحال، کلاس،
مهمانی.» یک جمله بسازید.

شب دوم :

به این سؤالها جواب بدهید:

۱ - شما چند سال دارید؟

۲ - آیا شما هم پارسال از مدرسه رفتن می‌ترسیدید؟

۳ - شما برای چه به مدرسه می‌روید؟

۳ - کمک فریدون به احمد

فریدون برادر بزرگ احمد بود و به کلاس سوم می‌رفت. دانست که دبستان جای خوبی است.

فریدون به احمد گفت: احمد جان، از دبستان نترس. خیال نکن که در آنجا نمی‌توانی بازی کنی. در دبستان بازیهای تازه یاد می‌گیری. دوستان تازه پیدا می‌کنی. درس خواندن هم شیرین است. ایرج گفت: فریدون راست می‌گوید. هر روز چیز تازه‌ای یاد می‌گیری. حس می‌کنی که بزرگتر شده‌ای. کم‌کم چیز می‌نویسی و کتاب می‌خوانی. وقتی که خواندن یاد گرفتی، دیگر از این و آن خواهش نمی‌کنی که برایت قصه بگویند. کتاب را بر می‌داری و خودت قصه‌ها را می‌خوانی.

فریدون گفت: پس از چند روز که به دبستان رفتی، دیگر نترس. کتابت نمی‌خواهد که در خانه بمانی.

پرسش :

- ۱ - فریدون بزرگتر بود یا احمد؟
- ۲ - فریدون کدام کلاس را تمام کرده بود؟
- ۳ - چرا فریدون گفت: «درس خواندن هم شیرین است»؟
- ۴ - در مدرسه به جز درس و بازی چه چیزهای دیگر می‌آموزیم؟

تکلیف شب :

کلماتی بنویسید که در هر یک از آنها یکی از این حروف «د - ذ - ر - ز - ژ - و» یک بار تنها و یک بار چسبیده به حروف دیگر به کار رود، مثال: بد، دارا سه کلمه بنویسید که در آن «گ» بزرگ باشد و زیر «گ» بزرگ را خط بکشید، مثال: برگ.

سه کلمه بنویسید که در آن «آ» اول باشد، مثال: آدم

سه کلمه بنویسید که در آن «ا» دوم باشد، مثال: بادام.

سه کلمه بنویسید که در آن «اَ» اول باشد، مثال: ابر.

سه کلمه بنویسید که در آن «اَ» دوم باشد. مثال: برادر.

به این سؤالها جواب بدهید:

شب دوم :

- ۱ - شما کدام کلاس را تمام کرده‌اید؟
- ۲ - به نظر شما فریدون چند سال داشت؟
- ۳ - چرا ایرج به احمد گفت: «حس می‌کنی که بزرگتر شده‌ای»؟
- ۴ - چه وقت دیگر از این و آن خواهش نمی‌کنیم که برای ما قصه بخوانند؟



روز اول مدرسه

ایرج هر روز از مادرش می پرسید: مادر، مدرسه کی باز

می شود؟

مادرش با لبخند می گفت: همین روزها .

يك روز كه باز ايرج پرسید: مادر، مدرسه کی باز می شود؟

مادرش گفت: فردا .

ايرج بسیار خوشحال شد. ديگر تابستان تمام شده بود. از فردا مدرسه شروع می شد. ايرج دوستانش را دوباره می دید. امسال به کلاس دوم می رفت و با آموزگار جدید، کتاب نو، دوستان تازه آشنا می شد.

آن شب ايرج از شوق* مدرسه زود خوابید و صبح زود بیدار شد. دست و رویش را شست. لباسهایش را که از شب پیش آماده کرده بود، پوشید. پس از خوردن صبحانه به مدرسه رفت: آفتاب زردپاییزی همه جا را روشن کرده بود. بچه ها با لباسهای پاکیزه به دبستان می رفتند و با هم صحبت می کردند.

در دبستان باز بود. بچه ها، دسته دسته وارد می شدند. طولی نکشید که صدای زنگ بلند شد. شنیدن این صدا، بعد از چند ماه،

برای ایرج خوشایند بود. مثل اینکه زنگ می گفت: بچه ها بیایند.

چیزهای تازه یاد بگیرید. دوستان جدید پیدا کنید!

کلمه های تازه :

آماده = حاضر

بسیار = خیلی

شوق = میل زیاد

پرسش :

۱ - چرا ایرج هر روز از مادرش می پرسید که مدرسه کی

باز می شود؟

۲ - برای چه ایرج شب قبل از رفتن به مدرسه زود

خوابید؟

۳ - شما شبها چه ساعتی می خوابید؟

۴ - چرا خیابانها شلوغ بود؟

۵ - چرا شنیدن صدای زنگ برای ایرج لذت داشت؟

۶ - به نظر ایرج زنگ چه می گفت؟

به این نکته‌ها توجه کنید :

۱ - این دو کلمه : «باز» و «باز» یک شکل و یک صدا دارند ولی معنی آنها فرق می‌کند، مثال: خواهش می‌کنم در را باز کنید. مادرم گربه را از اطاق بیرون کرد ولی او او باز برگشت.

۲ - این کلمه‌ها : «جدید، تازه، نو» شکل و صدایشان فرق دارد ولی معنی آنها یکی است.

تکلیف شب :

شب اول :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید: شوق، منتظر، آماده، شلوغ، مرتب، صبحانه، شروع، لذت صحبت.

شب دوم :

برای هر یک از دو کلمه «باز» یک جمله بسازید. با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید: جدید، تازه، نو.

جواب پرسش شماره ۶ را از روی درس بنویسید.

دندان شیری



هما دختر خنده رویی بود
و دندانهای سفید و مُرتّبی داشت.
یک روز صبح که به دبستان رفت،
تا خندید دوستانش دیدند که جای
یک دندانش خالی است. همه سر به

سر هما گذاشتند و گفتند: بچه‌ها، دندان هما را موش خورده! هما هم
خنده‌اش گرفته بود.

وقتی که آموزگار در کلاس از هما درس پرسید، دید که یک
دندانش افتاده است.

آموزگار گفت: خوب هما، تو حالا بزرگ شده‌ای. همه بچه‌ها
وقتی که به هفت سالگی می‌رسند دندانهای شیریشان یکی یکی
می‌افتد و به جای آن دندان تازه در می‌آید.

زیور گفت: مهربی هم دندانش لَق شده است و درد می‌کند.

آموزگار به مهری گفت: اگر دندان‌لق شده است، به آن دست نزن و با آن بازی نکن. بگذار خودبه‌خود بیفتد. وقتی هم که دندان‌نیش زد، زبانت را به آن نزن، زیرا^{*} ممکن است که دندان‌کج در بیاید. باید همه شما پس از این بیشتر مواظب دندانهای خود باشید و آنها را همه روزه مسواک بزنید و خوب بشوید تا زود خراب نشود. اگر این دندانهای تازه خراب بشود و بیفتد، دیگر جای آن دندانی در نمی‌آید.

کلمه تازه :

زیرا = برای اینکه

پرسش :

- ۱ - چرا به هما می‌گفتند: «خنده‌رو»؟
- ۲ - چرا جای یک دندان هما خالی بود؟
- ۳ - آیا به نظر شما هما از شوخی دوستانش رنجید؟
- ۴ - چرا آموزگار افتادن دندان را نشانه بزرگ شدن هما می‌دانست؟

۵- چه دندانهایی در سن هفت سالگی می افتند؟

۶- چرا نباید با دندان لق بازی کرد؟

۷- چرا پس از هفت سالگی بیشتر باید مواظب دندانها بود؟

۸- شما هم دندانهای خود را مسواک می زنید؟

۹- چه وقت در شبانه روز دندانهای خود را مسواک می زنید؟

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

شب اول :

مرتب عوض، سن، زیرا، مواظب، پاکیزه، بشوید.

جواب این سؤالاها را از روی درس بنویسید:

شب دوم :

۱- وقتی که آموزگار دید دندان هما افتاده است به او

چه گفت؟

۲- زیور چه گفت؟

۳- آموزگار به مهری چه گفت؟

جیران

عباس با پدر و مادرش در ده زندگی می‌کند. روزی، صبح زود، به صدای آمد و رفت از خواب بیدار شد. کسی را در اطاق ندید. لباس پوشید و به حیاط رفت. پدر و مادر عباس دم در طویل^۱ ایستاده بودند و حرف می‌زدند. مادر عباس تا او را دید گفت: مُژدگان^۲ی بده که گاو مان زاییده است.

عباس دوید و به طویل^۱ رفت. دید گوساله^۳ کوچکی پهلوی گاو خوابیده است و مادرش او را می‌لیسد. وقتی که گوساله تمیز شد، روی چهار پای باریک و ضعیفش ایستاد. با چشمان درشت و برّاق مادرش را نگاه کرد و پستان او را به دهان گرفت. این گوساله^۳ نوزاد^۴ پاکیزه آن قدر قشنگ بود که عباس می‌خواست او را در بغل بگیرد و ببوسد. مادرش گفت: چه چشمهای قشنگی دارد! خوب است اسم او را جیران بگذاریم.

از آن روز به بعد، عباس صبحها زودتر بیدار می‌شد و به سُراغ



جیران می رفت. جایش را پاک می کرد و مدتی او را تماشا می کرد.
هر روز صبح و غروب، پس از اینکه گوساله شیر می خورد و سیر
می شد، کوکب خانم، مادر عباس، دستش را می شست و گاو را می دوشید
و شیرش را به خانه می بُرد. عباس می گفت که ما همه مهمان جیران

هستیم.

کلمه های تازه :

طویل = جایی که چهارپایان را در آن نگاه می دارند.

نوزاد = تازه به دنیا آمده.

پرسش :

۱ - عباس در کجا زندگی می کرد؟

۲ - عباس، صبح زود، به صدای چه از خواب بیدار شد؟

۳ - پدر و مادر عباس کجا ایستاده بودند؟

۴ - چرا مادر عباس از او مژدگانی خواست؟

۵ - چه چیز گوساله نوزاد قشنگ بود؟

۶ - پس از به دنیا آمدن جیران، عباس صبحها چه

می کرد؟

۷ - اسم مادر عباس چه بود؟

۸ - چه موقعی مادر عباس گاو را می دوشید؟

۹ - مادر عباس قبل از دوشیدن گاو چه می کرد؟

۱۰ - چرا عباس می گفت که همه مهمان جیران هستند؟

تکلیف شب :

شب اول : جواب این سؤاها را بنویسید :

- ۱- چه وقت به کسی مژدگانی می دهند؟
- ۲- چه وقت از کسی مژدگانی می خواهند؟
- ۳- غذای گوساله نوزاد چیست؟
- ۴- گوساله نوزاد را که تمیز می کند؟ چطور؟
- ۵- به مادر گوساله می گویند «ماده گاو». به پدر گوساله چه می گویند؟
- ۶- فایده گاو نر چیست؟
- ۷- از پوست گاو چه می سازند؟

به این سؤالاها جواب بدهید: شب دوم:

- ۱- به مادر گوساله و برّه و جوجه و بزغاله چه می گویند؟
- ۲- بزرگترین فرق پوست گاو و گوسفند چیست؟
- ۳- آیا گوسفند هم به بچه اش شیر می دهد؟
- ۴- آیا مرغ هم به بچه اش شیر می دهد؟
- ۵- اسم سه حیوان را که مردم شیر آنها را می خورند، بنویسید.

کوکب خانم

کوکب خانم زن پاکیزه و با سلیقه‌ای است. سطل شیر را همیشه در جای خنک نگاه می‌دارد. رویش پارچه می‌اندازد تا گرد و خاک در آن ننشیند و پاک بماند. کوکب خانم هر روز از شیر گاو چیزی درست می‌کند. گاهی به آن مایهٔ پنیر می‌زند و پنیر درست می‌کند. گاهی مایهٔ ماست می‌زند و ماست می‌بندد و از ماست کره می‌گیرد.

روزی عده‌ای مهمان از ده دیگر سر زده* به خانهٔ آنها آمدند. کوکب خانم با تخم مرغ تازه نیمرو درست کرد. نان و کره و ماست و پنیر هم سر سفره گذاشت. همه از سلیقهٔ کوکب خانم تعریف کردند. عباس می‌خورد و می‌گفت: من که از خوردن این نان و کره و نیمرو سیر نمی‌شوم.

ترکیب تازه :

سرزده = بی خبر

پرسش:

- ۱- کوکب خانم چطور زنی بود؟
- ۲- چرا ظرف شیر را در جای خنک نگاه می داشت؟
- ۳- چرا روی ظرف شیر پارچه می انداخت؟
- ۴- برای درست کردن پنیر، جز شیر چه چیز دیگر لازم داریم؟
- ۵- برای درست کردن ماست، جز شیر چه چیز دیگر لازم داریم؟
- ۶- کره را از چه درست می کنند؟
- ۷- کوکب خانم سر سفره مهمانها چه گذاشت؟
- ۸- چرا عباس از خوردن غذای آن روز سیر نمی شد؟

تکلیف شب:

جواب این سؤالها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

شب اول:

- ۱- از کجا می دانیم که کوکب خانم زن پاکیزه و با سلیقه ای است؟
- ۲- کوکب خانم برای مهمانهایی که سر زده آمده بودند،

چه درست کرد؟

۳- آیا مهمانها از غذا پختن کو کب خانم خوششان آمده

بود؟ این را از کجا می دانید؟

۴- عباس وقتی که غذا می خورد چه می گفت؟

شب دوم: به این سؤاها جواب بدهید:

۱- از شیر چه چیزها درست می کنند؟

۲- برای درست کردن نیمرو چه چیزهایی لازم است؟

۳- اگر ظرف شیر کثیف باشد چه می شود؟

۴- برای چه باید روی سفره غذا خورد؟

۵- کره را با چه چیز باید برداشت و روی نان گذاشت؟

۶- چرا وقتی که غذا در دهان هست نباید حرف زد؟

۷- چرا بهتر است که هر کس از لیوان یا کاسه خودش

آب بخورد؟

۸- غذا خوردن با دست چه عیبی دارد؟

نان کلوچه*

ماه رَمَضانَ نزدیک بود. کوکب خانم می‌خواست نان یکماهه را بپزد. از خواهرش رَخْشَنده دَعَوَت کرد که به خانه آنها بیاید و به او کمک کند.

روز خوبی بود و بچه‌ها خیلی خوشحال بودند. کوکب خانم و رَخْشَنده صبح زود تَنور را آتش کردند. آرد را اَلْک کردند و با آب خمیر گرفتند. وقتی که تَنور داغ شد، کوکب خانم نان پخت. بچه‌ها می‌گفتند «برای ما هم نان بپزید.» کوکب خانم برای هر یک از بچه‌ها یک توتک* پخت.

بعد از آن نوبت رَخْشَنده شد. رَخْشَنده با آرد و شکر و شیر و روغن خمیر درست کرد و با آن نان کلوچه پخت.

بوی خوش کلوچه همه جا پیچیده بود. بچه‌ها با بیصبری کلوچه می‌خواستند. خاله رَخْشَنده برای هر یک از آنها یک کلوچه پخت و رویش را با انگشتانه نقشه انداخت.



بچه‌ها نان کلوچه را می‌خوردند و به به می‌گفتند.

کلمه های تازه :

توتک = نان کوچک

رمضان = ماهی که مسلمانان در آن روزه می‌گیرند.

کلوچه = نان شیرینی که در ده می‌پزند.

پرسش :

- ۱- ماه روزه مسلمانان چه ماهی است؟
- ۲- رخشنده که بود؟
- ۳- کوب خانم چرا از رخشنده دعوت کرده بود؟
- ۴- چرا بچه‌ها خوشحال بودند؟
- ۵- برای بچه‌ها چه کسی توتک پخت؟
- ۶- چه کسی نان کلوچه را پخت؟
- ۷- نان کلوچه را با چه می‌پزند؟

تکلیف شب :

شب اول :
در هر یک از این جمله‌ها یک کلمه افتاده است.
از روی جمله‌ها بنویسید و کلمه افتاده را سر جایش
بگذارید.

- ۱- ماه..... بود.
- ۲- بچه‌ها بسیار..... بودند.
- ۳- آرد را..... کردند و با آب خمیر گرفتند.
- ۴- تنور که.... شد کوب خانم نان را پخت.
- ۵- بچه‌ها با..... نان کلوچه می‌خواستند.

۶- نان را در..... داغ می‌پزند.

۷- بوی خوش نان کلوچه همه جا..... بود.

۸- خاله رخشنده برای هر یک از بچه‌ها نان... پخت.

به این سؤالها جواب بدهید: شب دوم:

۱- نان پختن در ده کار کیست؟

۲- نان پختن در شهر کار کیست؟

۳- چرا در ده نان را یکماهه می‌پزند؟

۴- به خواهر مادر می‌گوییم «خاله». به برادر مادر چه

می‌گوییم؟

۵- به برادر پدر می‌گوییم «عمو». به خواهر پدر چه

می‌گوییم؟

۶- به نان کوچک چه می‌گویند؟

حَسَنک کجایی؟

دیر وقت بود. خورشید به نوک کوههای مَغْرِب* نزدیک می‌شد.

اما از حسنک خبری نبود.

گُلّی، گاو قهوه‌ای رنگ، سرش را از آخوَر* بلند کرد و صدا

کرد «ما... ما... ما... من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟»

گوسفند سفید و پشمالو پوزه‌ای به زمین کشید، ولی چون

علفی پیدا نکرد صدا کرد «بَع... بَع... بَع... من گرسنه‌ام،

حسنک کجایی؟»

بز سیاه ریشی جُنْبانَد* و صدا کرد «مَع... مَع... مَع...! من

گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟»

مرغ حنایی* قشنگ دنبال جوجه‌های زردش راه می‌رفت و

صدا می‌کرد «قُدُقُد... قُدُقُد... قُدُقُد... ما گرسنه‌ایم، حسنک

کجایی؟»

خروس رنگارنگ بالهایش را به هم زد و با صدایی بلند خواند

«قو قولی قوو . . . قو قولی قوو . . . من گرسنه ام، حسنگ کجایی؟»

خر، که تا این وقت چرت می زد، سرش را به آخور برد، ولی از
گاه خبری نبود. آن وقت صدا کرد «عر . . . عر . . . عر . . . من
گرسنه ام، حسنگ کجایی؟»

در همین وقت صدای شیطان، سگ با وفای خانه که بیرون
نشسته بود بلند شد: «واق . . . واق . . . واق . . . حسنگ می آید.
این قدر صدا نکنید الآن می رسد!»

حسنگ دوان دوان آمد و یکسر به سراغ حیوانات رفت. برای گلی
یُنجه ریخت و دستی به سرش کشید. گلی هم با تکان دادن سر از او
تشکر کرد.

به بُز سیاه و گوسفند سفید علف داد. مُشتی دانه پیش مرغ
حنایی و جوجه هایش ریخت و کاسه آنها را پر از آب کرد. خروس
هم از بالای دیوار پرید پایین و همراه خانواده اش مشغول برچیدن
دانه شد. حسنگ در آخور خر هم گاه ریخت و دستی به سر و گوشش

کشید. غذای شیطان را هم در ظرفش گذاشت.

دیگر هیچ یک از آنها صدایی نمی کرد. حسنگ کنار در طویله

ایستاده بود و از تماشای خوراک خوردن حیوانها لذت می برد. فکر

می کرد چه کند تا فردا پیش از آمدن از مدرسه، این زبان بسته‌ها^{*}

این قدر گرسنه نمانند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

آخور = جای علف خوردن اسبها و حیوانات دیگر.

جنبانند = تکان داد.

حنایی = به رنگ سرخ حنا.

زبان بسته = کسی که نمی تواند حرف بزند.

مغرب = جایی که خورشید غروب می کند.

پرسش :

۱ - این داستان به نظر شما در چه وقت از روز اتفاق

افتاده است ؟

- ۲ - حسنگ چه حیوانهایی داشت؟
- ۳ - حیوانهای حسنگ در کجا نگهداری می شدند؟
- ۴ - حسنگ از کجا می آمد؟
- ۵ - چرا حسنگ دوان دوان به خانه آمد؟
- ۶ - شیطان به حیوانها چه خبری داد؟

تکلیف شب :

به این سؤالها جواب بدهید:

شب اول :

- ۱ - هر یک از حیوانهای حسنگ چه رنگ بود، چه صدایی می کرد، غذایش چه بود؟
- ۲ - به بچه گاو و گوسفند و بز و مرغ و سگ و خر چه می گویند؟

۳ - چرا به مرغ و جوجه خانواده خروس گفتیم؟

هر یک از این عبارتها را در یک جمله به کار ببرید:
از کسی خبری نبود - با وفا - به سراغش رفت - دست بر سرش کشید.

شب دوم :

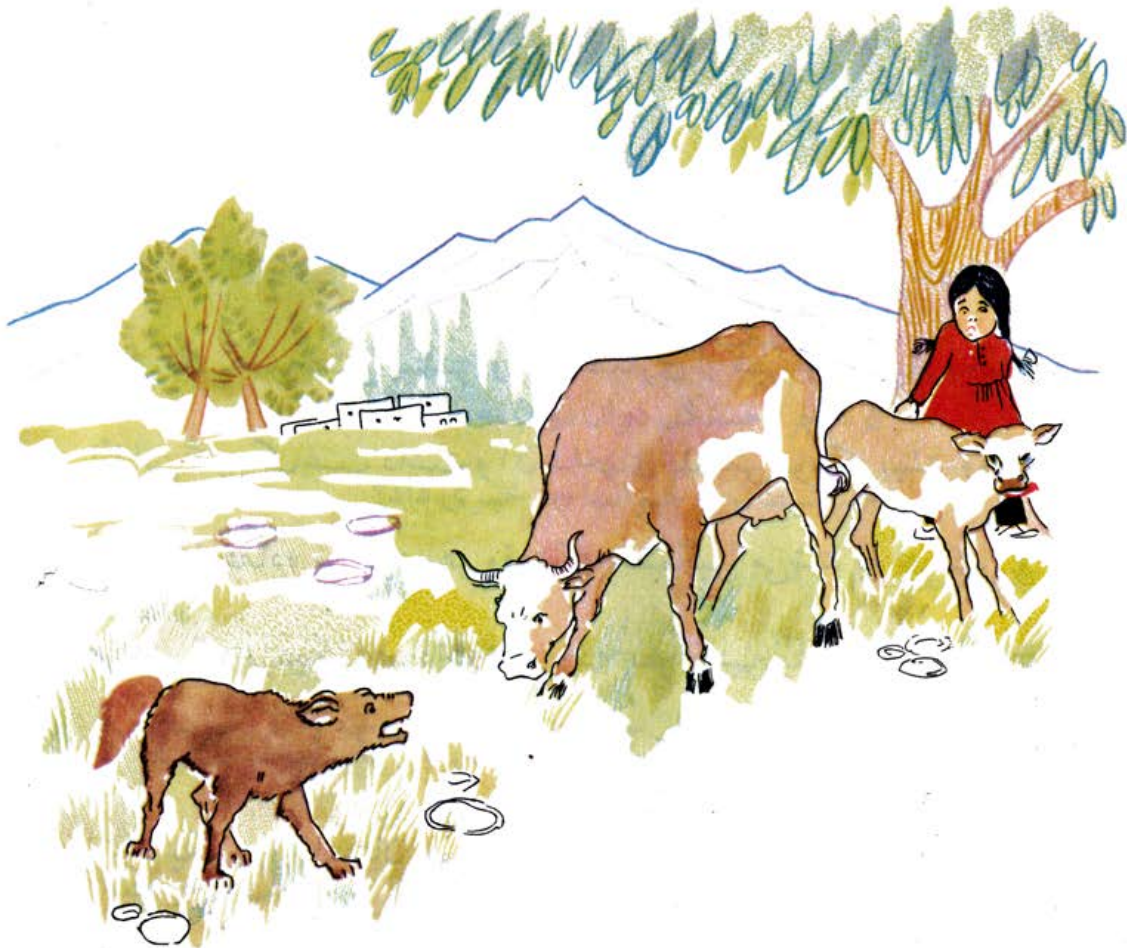
گرگ و گاو

عمو حسین گاو شیرده بزرگی داشت. این گاو شیر همه خانواده را می داد. عمو حسین بیشتر اوقات* مقداری از شیر او را می فروخت. اما این گاو یک عیب داشت و آن شاخهای بلندش بود که بیشتر وقتها از آنها استفاده می کرد. هر وقت که خشمگین* می شد، به هر کس و هر چیز که نزدیکش بود شاخ می زد. عمو حسین بارها* خواسته بود که نصف شاخهای او را ببرد، ولی هر بار کاری پیش آمده بود.

یک روز تابستان عمو حسین به دخترش گفت: بیا مریم جان، این گاو و گوساله را کنار رودخانه ببر تا بچرند.

گاو و گوساله به چرا مشغول شدند. مریم هم بازی می کرد. در این وقت دید که حیوانی در بوته ها می جنبید. خیال کرد که سگشان «گرگی» است. صدا کرد: گرگی! گرگی!

ناگهان گاو به طرف مریم و گوساله دوید. مریم از ترس به درختی تکیه داد. گوساله جلو او ایستاد و گاو هم پشتش را به آنها



کرد، سرش را پایین انداخت و با دستهایش مشغول کندن زمین شد و خود را برای حمله آماده کرد. حیوانی که در میان بوته‌ها بود، گرگ بود، نه گرگی!

گرگ یک بار به سرگاو پرید، ولی فوراً عقب جست. معلوم بود که نوک شاخ به شکمش خورده است. مریم از ترس به درخت

چسبیده بود و فریاد می زد. دهقانان* که در آن نزدیکیها مشغول کار بودند، صدای مریم و گاو را شنیدند و به کمک آنها دویدند.

گرگ همینکه چشمش به مردم افتاد، پابه فرار گذاشت و در میان بوته ها ناپدید* شد. عمو حسین از نجات دختر و گاوش بسیار خوشحال شد و خدا را شکر کرد که شاخ گاو را نبریده است.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اوقات = وقتها

بارها = دفعه ها

خشمگین می شد = اوقاتش تلخ می شد.

دهقانان = کشاورزان.

ناپدید شد = دیگر دیده نشد.

پرسش :

۱ - گاو مشهدی حسین چه فایده ای داشت؟

۲ - گاو مشهدی حسین چه عیبی داشت؟

- ۳- چه وقتی گاو از شاخش استفاده می کرد؟
- ۴- اسم سگ مریم چه بود؟
- ۵- چرا اسم بعضی سگها را گرگی می گذارند؟
- ۶- گاو چطور گرگ را عقب راند؟
- ۷- دهقانان از کجا فهمیدند که مریم در خطر است؟
- ۸- چرا مشهدی حسین خدا را شکر کرد؟

به این نکته‌ها توجه کنید :

معنی این کلمه‌ها مخالف هم است: جلو، عقب - پیدا، پنهان - پیر، جوان - سیر، گرسنه.

تکلیف شب :

برای هر یک از این کلمه‌ها، کلمه‌ای پیدا کنید که معنی مخالف آن را داشته باشد و با هر کدام از آنها یک جمله بسازید: روشن - قشنگ - زود - سیاه - روز - چاق - بلند - زرنگ - نرم.

شب اول :

مثال: این اطاق روشن است. شب هوا تاریک است.

وقتی که گاو می خواهد از خود دفاع کند، شاخ می زند. شب دوم :

زنبور برای دفاع چه می کند؟

سگ برای دفاع چه می کند؟

گربه برای دفاع چه می کند؟

غاز برای دفاع چه می کند؟

ماهی برای دفاع چه می کند؟

انسان برای دفاع چه می کند؟

جوی آب

فصل تابستان بود. محمود و ساسان با خانواده خود به ده با صفایی رفته بودند. روزی در کنار جویی راه می رفتند. محمود سیبی در آب انداخت و گفت: بیا به دنبال این سیب برویم و ببینیم که به کجا می رود. آب سیب را بالا و پایین می برد، و هر وقت که سیب به جُلْبَک گیر می کرد، محمود و ساسان می ایستادند تا فشار آب



آن را رها کند. سپس* دنبال آن می‌دویندند. جوی از میان کوچه باغها می‌گذشت و به باغی می‌رفت. محمود و ساسان به دیوار باغ که رسیدند دیگر نتوانستند سیب را دنبال کنند.

محمود گفت: دلم می‌خواست که به جای آن سیب بودم و با این جوی خنک آن قدر می‌رفتم تا بینم که به کجا می‌رود و عاقبت چه می‌شود.

ساسان گفت: اما من دلم می‌خواست که جوی آب زبان داشت و به من می‌گفت که از کجا می‌آید.

کلمه های تازه :

جلبک = سبزه‌ای که در آب می‌روید.

رها = آزاد

سپس = پس از آن.

پرسش :

۱ - جلبک در کجا می‌روید؟

۲ - محمود و ساسان چه چیزی در جوی آب انداختند و

به دنبال آن دویدند؟

۳- سیب به چه چیز گیر کرد؟

۴- سیب چگونه آزاد شد؟

۵- چرا محمود و ساسان نتوانستند، تا آنجا که دلشان

میخواست، به دنبال آب بروند؟

۶- آیا محمود می دانست که جوی آب عاقبت چه

می شود؟

۷- ساسان دلش چه میخواست؟

تکلیف شب :

شب اول : در هر یک از این جمله ها یک کلمه افتاده است. از

روی این جمله ها بنویسید و کلمه افتاده را سرجایش
بگذارید:

۱- سیب به... گیر کرد.

۲- جوی از میان... می گذشت.

۳- محمود میخواست بداند که جوی... چه می شود.

۴- آب سیب را... می برد.

۵- آن ده... بود.

شب دوم : جواب پرسشهای این درس را بنویسید .



برف و باران

آب دریا از تابش* خورشید بخار می‌شود. بخار آب به آسمان می‌رود و ابر می‌شود. باد ابر را حرکت می‌دهد و به دشت و کوهستان* می‌برد. اگر هوا سرد باشد، از ابر باران می‌بارد. در زمستان که هوا سردتر می‌شود، برف هم می‌بارد. برف روی کوههای بلند می‌ماند، در بهار و تابستان کم آب می‌شود، و جویها از کوه سرازیر می‌گردد.

جویهای کوچک به هم می‌پیوندند و رودخانه می‌سازند. رودخانه از



درّه‌ها و دشته‌ها می‌گذرد و در اطراف آن درخت می‌روید. دِهقانان*
با آب رودخانه کشتزارها را آبیاری می‌کنند. قسمتی از آب رودخانه
را نیز به باغها و خانه‌ها می‌برند. هر جا که آب فراوان است سبز و خرم
است.

کلمه های تازه :

اطراف = طرفها ، دور

تابش = تابیدن

درّه = زمینی که بین دو کوه نزدیک به هم قرار دارد .

کشتزار = زمینی که در آن کشت و کار می‌کنند (مزرعه

هم به آن می‌گویند .)

کوهستان = جایی که کوه دارد .

می‌پیوندند = وصل می‌شوند.

پرسش :

۱ - چرا آب دریا بخار می‌شود؟

۲ - بخار آب به کجا می‌رود و چه می‌شود؟

- ۳- چرا ابر حرکت می کند؟
- ۴- اگر هوا خیلی سرد باشد، از ابر چه می بارد؟
- ۵- چرا در فصل بهار و تابستان برف کوهها آب می شود؟
- ۶- رودخانه از کجا شروع می شود؟
- ۷- دهقانان از آب رودخانه چطور استفاده می کنند؟
- ۸- آیا خوردن آب رودخانه کار خوبی است؟
- ۹- چه آبی را می شود خورد؟
- ۱۰- آیا ممکن است که جایی سبز و خرم باشد ولی آب نداشته باشد؟

به این نکته‌ها توجه کنید :

وقتی که می گوئیم «رودخانه از دشت سبزی می گذشت» مقصودمان آن است که یک رود از یک دشت می گذشت. وقتی که می گوئیم «رودخانه‌ها از دشتهای می گذرد» از چند رود و چند دشت سخن گفته ایم.

تکلیف شب :

شب اول : عکس کوه و درّه و کشتزار را بکشید.

تصویری بکشید که طرز تشکیل شدن رودخانه را نشان

بدهد.

جواب این سؤالها را بنویسید و با هر یک از جوابها

شب دوم:

یک جمله بسازید.

وقتی که از چند جوی گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

وقتی که از چند کوه گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

وقتی که از چند دره گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

وقتی که از چند رودخانه گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

وقتی که از چند دریا گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

وقتی که از چند کشتزار گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

وقتی که از چند ابر گفتگو می کنیم، چه می گوئیم؟

چرخ دستی

رضا و احمد همسایه بودند. در خانهٔ رضا بتایی می کردند. یک کامیون آجر آوردند و در کنار کوچه خالی کردند. رضا و احمد خواستند تا به عمّله‌ها کمک کنند و آجرها را به خانه بیاورند و کنار دیوار بچینند. اول آجرها را یکی یکی می آوردند. اما این کار خیلی طول می کشید. گذشته از آن بایست خیلی راه می رفتند. به این فکر افتادند که آجرها را دو تا دو تا ببرند. اما آجرها سنگین بود و دستشان



خسته شد. ناگهان چیزی به نظر رضا رسید. دوید و رفت از زیرزمین یک جعبه چوبی را که بی مصرف مانده بود آورد. آجرها را در آن چیدند. اما وقتی که خواستند جعبه را بلند کنند آن قدر سنگین شده بود که نتوانستند آن را حرکت بدهند. رضا و احمد مدت‌ها فکر کردند و دنبال چاره گستند.

ناگهان رضا گفت: چرخ! چرخ! چرخ! چاره‌اش چرخ است.

احمد گفت: برادرم نجار است و می‌تواند برای ما با این جعبه یک چرخ دستی بسازد. بیا با هم به دکان حسن برویم.

بچه‌ها جعبه را برداشتند و به دکان حسن رفتند. وقتی که حسن حرف آنها را شنید گفت: این کار چند ساعتی طول می‌کشد. شما بهتر است که این چرخ دستی کوچکی را که من ساخته‌ام ببرید، و کارتان که تمام شد آن را به من برگردانید.

احمد و رضا چرخ دستی را با خوشحالی به خانه بردند و توانستند مقداری از آجرها را با آن به حیاط ببرند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بی مصرف مانده بود = از آن استفاده نمی شد.

چاره = علاج

پرسش :

- ۱- چرا برای منزل رضا یک کامیون آجر برده بودند؟
- ۲- چرا رضا و احمد نتوانستند جعبه را حرکت بدهند؟
- ۳- رضا از که چرخ گرفت؟
- ۴- چرخ دستی چند چرخ دارد؟
- ۵- چرخ چه فایده ای دارد؟
- ۶- برادر احمد در کجا کار می کرد؟
- ۷- حسن به بچه ها چه پیشنهادی کرد؟

تکلیف شب :

جواب این سؤالها را بنویسید :

شب اول :

- ۱- احمد و رضا آجرها را اول چند تا چند تا می بردند؟
- ۲- بعد چند تا چند تا بردند؟
- ۳- چرا رضا ناگهان به یاد جعبه چوبی افتاد؟
- ۴- چرا بچه ها نتوانستند آجرها را با جعبه چوبی ببرند؟

۵- پسرها از چه کسی کمک خواستند؟

۶- بچه‌ها با چرخ دستی چه کردند؟

۷- به نظر شما چگونه ممکن بود که جعبه چوبی به

صورت چرخ دستی در آید؟

شب دوم: با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

بی‌مصرف - ناگهان - نظر - جعبه - عمده - همسایه -

خواهش - مقداری.

کار دستی:

۱- دو قطعه مقوا را مثل شکل (۱) و به هر اندازه که می‌خواهید ببرید، و محل‌هایی را که در روی شکل نشان داده شده است سوراخ کنید.

۲- یک قطعه دیگر به شکل (۲) ببرید. این قسمت، دیواره جلوی چرخ دستی است.

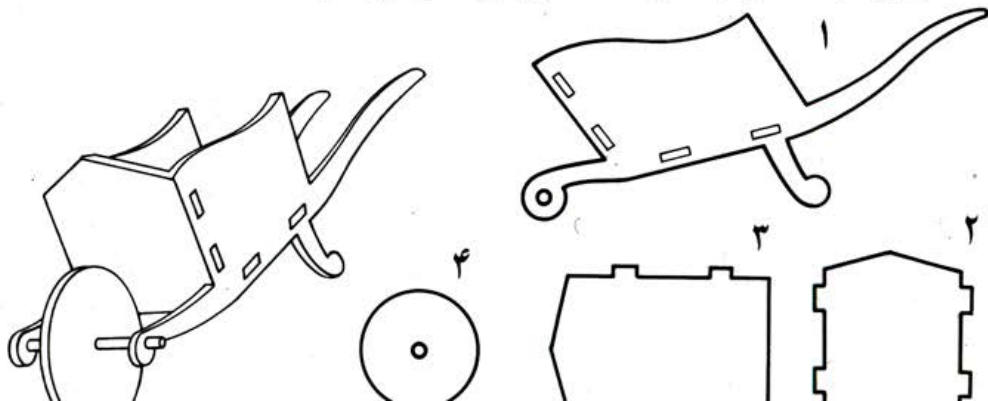
۳- شکل (۳) قطعه کف چرخ دستی است.

۴- قسمت بیرونی هر سه دیواره را نقاشی و رنگ آمیزی کنید.

۵- یک چرخ مثل شکل (۴) ببرید و میان آن را سوراخ کنید.

۶- همه قسمت‌ها را طوری به هم وصل کنید که زبانه‌هایی که در قطعه‌های دو و سه می‌بینید، در سوراخهایی که در دیواره چپ و راست وجود دارد قرار گیرد. چرخ را در جای خود بگذارید و آن را با یک میخ به بدنه چرخ دستی وصل کنید.

تذکر: باید توجه داشته باشید که این قطعات همگی به یک تناسب بزرگ شود.





کالسهکه عروسک

لیلی خواهر کوچک احمد، عروسک بزرگی داشت. هر وقت که عروسکش را بعل می کرد تا به گردش ببرد زمین می خورد.

روزی احمد به رضا گفت: بیا با هم برای عروسک لیلی یک

کالسهکه درست کنیم. رضا گفت: فکر خوبی است.

احمد یک جعبه چوبی کوچک و چهار قریقه از مادرش گرفت.

رضا و احمد اول نقشه کالسهکه را کشیدند، و جای چهار چرخ آن را

معیّن کردند. میله و چکش و میخ هم آوردند و مشغول کار شدند. بعد

از ظهر آن روز رضا و احمد خیلی کار کردند و یک کالسکه قشنگ درست کردند؛ سُمباده* آوردند و آن را خوب صاف کردند. پس از آن رنگش کردند و گذاشتند تا خشک شد.

وقتی که لیلی کالسکه را دید خوشحال شد و عروسکش را در آن گذاشت و به گردش بُرد.

کلمه تازه :

سُمباده = کاغذ زبری است که بیشتر برای صاف کردن چوب به کار می‌رود.

پرسش :

- ۱ - چرا هر وقت که لیلی می‌خواست عروسکش را به گردش ببرد زمین می‌خورد؟
- ۲ - چه کسی برای عروسک لیلی کالسکه درست کرد؟
- ۳ - کالسکه عروسک چند چرخ دارد؟
- ۴ - چرخهای کالسکه عروسک لیلی چه چیز بود؟
- ۵ - برای ساختن کالسکه، جز جعبه چوبی و قرقره، چه

چیزهای دیگر لازم بود؟

۶- پس از آنکه کالسکه را ساختند، آن را با چه صاف کردند؟

۷- چرا پس از آن که کالسکه را رنگ کردند، گذاشتند تا خشک به شود؟

به این نکته‌ها توجه کنید :

۱- این کلمه‌ها یک معنی دارند : قشنگ ، زیبا - خوشحال ، شاد - بعد ، پس .

۲- معنی این کلمه‌ها مخالف هم است : کوچک ، بزرگ - ریز ، درشت - آوردن ، بُردن - قشنگ ، زشت - خشک ، تر .

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

شب اول :

قشنگ - زیبا - خوشحال - شاد - بعد - پس - ریز - درشت - خشک - تر .

جواب هر یک از پرسشهای این درس را بنویسید.

شب دوم :



چرخها

روزی احمد و رضا برای گردش به خیابان رفته بودند. در پیاده رو مردم آمد و شد می کردند. در خیابان ماشینها و درشکه ها و گاریها و دوچرخه ها، همه در حرکت بودند.

احمد به رضا گفت: ببین، هر چه در پیاده رو می بینی پاست، و

هر چه در وسط خیابان می بینی، چرخ!

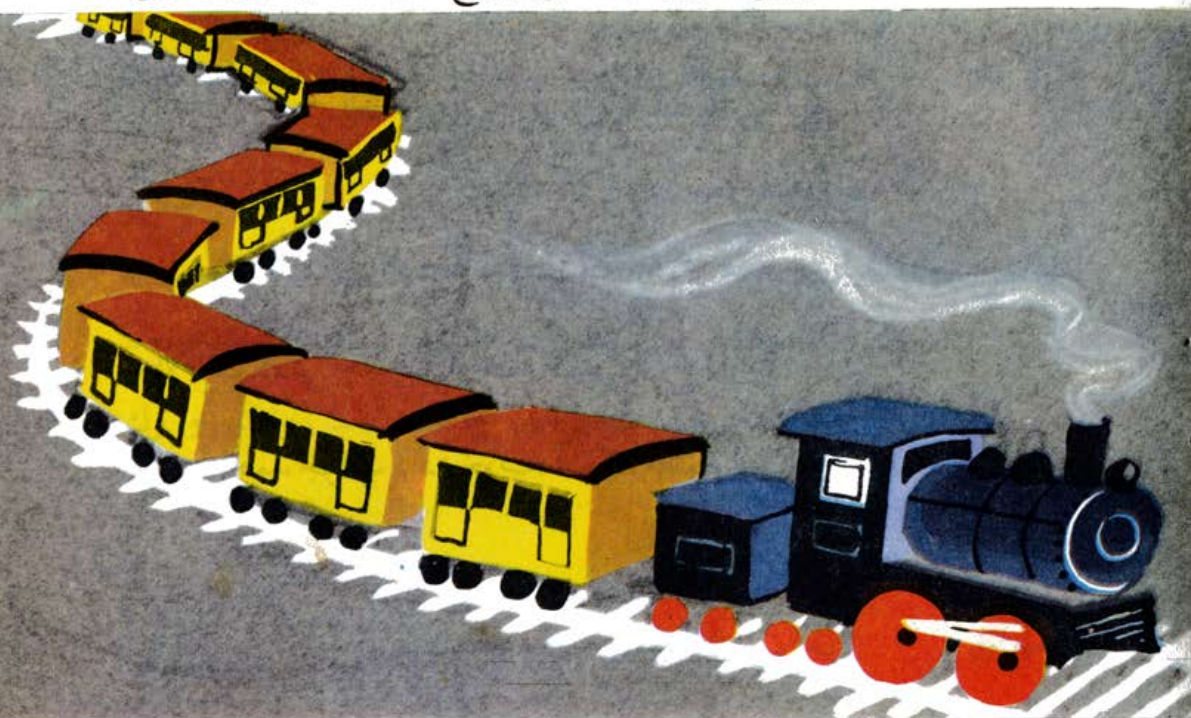
رضا گفت: راست می گویی. ببین، هر یک از ماشینها یک

جور چرخ دارد. راستی اگر چرخ نبود بارهای سنگین را چگونه



به جاهای دور می بردند؟ اگر چرخ نبود اتوبوس چگونه حرکت می کرد؟

احمد گفت: بین اتوبوسها شش چرخ دارند. لابد برای این



است که بارشان سنگین است.

رضا گفت: روزی در جاده ای کامیونی دیدم که بیست و شش

چرخ داشت. این کامیون، مخصوص بردن تراکتور بود.

احمد پرسید: تو، ترن دیده ای؟ هزار چرخ دارد! مثل هزار

پاست! از هر چیزی بیشتر چرخ دارد.

رضا جواب داد: بله، ترن دیده‌ام. چرخهای ترن آهنی است.

احمد گفت: حرکت چرخهای ترن هم خیلی تماشایی است.

ترن نمی‌تواند از هر جاده‌ای برود، و فقط روی راه آهن حرکت می‌کند.

رضا گفت: احمد، تو گفتی که ترن از همه چیز بیشتر چرخ دارد.

حالا اگر گفتی چه چیز از همه کمتر چرخ دارد؟

احمد جواب داد: خوب، آن که معلوم است!

کلمه تازه:

تراکتور = ماشین شخم‌زنی

پرسش:

۱- احمد و رضا در کدام قسمت خیابان راه می‌رفتند؟

۲- وسط خیابان جای حرکت چیست؟

۳- نور سبز و قرمز چراغ راهنما علامت چیست؟

- ۴ - چه چیزی بیشتر از هر چیز دیگر چرخ دارد؟
- ۵ - وقتی که احمد جواب داد: «خوب، آن که معلوم است» مقصودش چه بود؟
- ۶ - به جاده ترن چه می گویند؟
- ۷ - چرا می گویند ترن مثل هزار پاست؟
- ۸ - آیا هواپیما چرخ دارد؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه ها از یک خانواده هستند: تماشا، تماشاخانه -
چرخ، دوچرخه، سه چرخه، چرخیدن - روان، روروك،
رونده.

تکلیف شب :

به این سؤاها جواب به دهید: شب اول :

- ۱ - چه چیزهایی دو چرخ دارد؟
- ۲ - چه چیزهایی سه چرخ دارد؟
- ۳ - چه چیزهایی چهار چرخ دارد؟
- ۴ - چرخ چه چیزهایی از لاستیک است؟
- ۵ - چرخ چه چیزهایی از چوب است؟

۶- به نظر شما چرخ چه چیزی از همه چرخها بزرگتر است؟

۷- به نظر شما چرخ چه چیزی از همه چرخها کوچکتر است؟

شب دوم: به این سؤالها جواب به دهید:

- ۱- ماشینها در خیابان باید از کدام طرف بروند؟
- ۲- برای رفتن از یک طرف خیابان به طرف دیگر، پیاده‌ها باید از کدام قسمت خیابان رد بشوند؟
- ۳- وقتی که می‌خواهیم از یک طرف خیابان به طرف دیگر برویم، اول باید کدام سمت خود را نگاه کنیم؟
- ۴- بوق ماشین به ما چه می‌گوید؟
- ۵- چرا نباید در خیابان توپ‌بازی کرد؟
- ۶- چرا دوچرخه سوار نباید دستش را به ماشینی که حرکت می‌کند، بگیرد؟



کلاغ

پروین و مهین با هم از مدرسه به
خانه برمی‌گشتند. صدای قارقار
کلاغها می‌آمد. به آسمان نگاه
کردند. صدها کلاغ با هم از طرفی
به طرف دیگر پرواز می‌کردند.

پروین گفت: بین، این کلاغها
هم مثل ما هستند. مدرسه‌شان تعطیل
شده است و به خانه می‌روند.

مهین خندید و گفت: بله، لابد
آن یکی هم که جلو همه می‌رود مبصر
است!

پروین: این حرفها که شوخی بود

اما راستی، این کلاغها دسته دسته به کجا می روند؟

مهین: کلاغها گروهی زندگی می کنند. برای پیدا کردن غذا

با هم به صحرا می روند. با هم کوچ می کنند.

پروین: اما گاهی هم به تنهایی به خانه ها می روند، صابون

می دزدند، پنیر می دزدند و ماهیهای حوض را می گیرند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه:

پرواز می کردند = می پریدند.

کوچ می کنند = دسته جمعی از جایی به جایی می روند.

گروهی = دسته جمعی

پرسش:

۱- پروین و مهین چرا به آسمان نگاه می کردند؟

۲- پروین و مهین در آسمان چه دیدند؟

۳- آیا راستی کلاغها به مدرسه می روند؟

۴- کلاغها دسته دسته به کجا می رفتند؟

۵- کلاغها چطور زندگی می کنند؟

۶- کلاغ وقتی که به خانه‌ها می‌آید، چه چیزهایی را

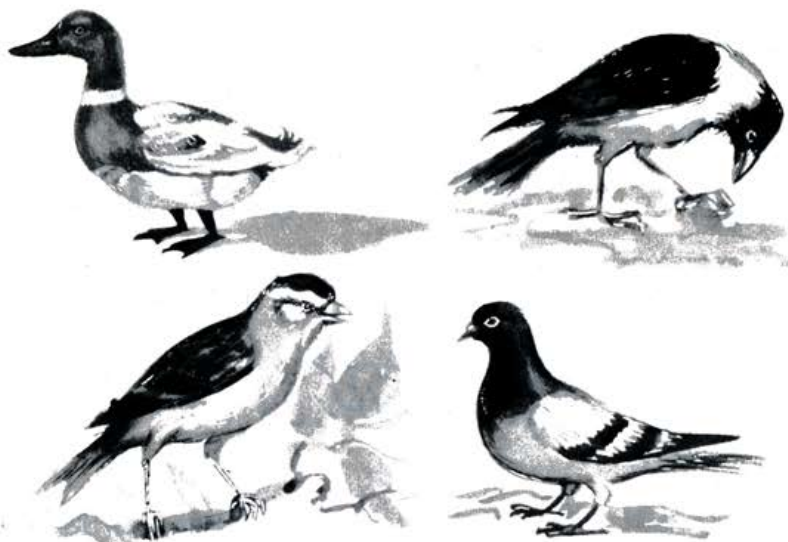
می‌برد؟

۷- آیا مردم کلاغ را دوست دارند؟ چرا؟

تکلیف شب :

اسم هر یک از این پرندگان را بنویسید.

شب اول :



درباره هر یک از این پرندگان یک جمله بنویسید.

کدام یک از این پرندگان را بیشتر دوست دارید؟ چرا؟

در شهر شما کدام یک از این پرنده‌ها بیشتر دیده می‌شود؟

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید: قارقار

شب دوم :

مبصر، غذا، صحرا، تنهایی، صابون، حوض، تعطیل.

روباه و کلاغ

روزی کلاغی پیرمی به منقار گرفت و بر شاخه درختی نشست . اتفاقاً
روباهی از آنجا می گذشت . بوی پیرش شنید . سرش را بلند کرد و
چشمش به کلاغ افتاد . گفت :

بِهَ بِهَ ! توجه زیبایی ! چه پرسیاه شکنگی داری ! اگر صدایت هم
مثل پرهایت زیبا باشد ، شاه پرندگان می شوی .

ز تعریفِ روباه شد زاع شاد ز شادی نیاد در خود را به یاد
به آواز کردن دمان برگشود* پیرش بیفتاد و روبه* رُبود

(شعرازیح میرزا)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آواز کردن = صدا در آوردن

برگشود = باز کرد.

رُبود = دزدید.

روبه = روباه

منقار = نوک

پرسش :

- ۱- کلاغ چه چیزی را به منقار گرفته بود؟
- ۲- چه کسی از زیر درختی که کلاغ بر آن نشسته بود گذشت؟
- ۳- چرا روباه به کلاغ گفت : به به تو چه زیبایی؟
- ۴- آیا روباه راست می گفت؟
- ۵- چرا کلاغ دهانش را باز کرد؟
- ۶- چه کسی در این داستان گول خورد؟
- ۷- چه کسی در این داستان گول زد؟
- ۸- عاقبت ، پنیر قسمت که شد؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه ها یک معنی دارند: کلاغ، زاغ - منقار، نوک - باز کردن، گشودن.

تکلیف شب :

به این سؤالها جواب به دهید: شب اول :

- ۱- پَرِ کلاغ چه رنگ است؟
- ۲- به نظر شما کلاغ پنیر را از کجا آورده بود؟

۳- چه چیز روباه قشنگ و قیمتی است؟

۴- اگر کلاغ عاقل بود، پس از شنیدن سخنان روباه چه

می کرد؟

۵- شعرهای این درس را به زبان ساده بنویسید.

تمام این داستان را در سه عکس بکشید و زیر هر

شب دوم:

عکس از روی درس جمله‌ای بنویسید که مربوط به آن

باشد.



دوستان ما

– چه گندمهای زرد قشنگی! اینها را که کاشته است؟

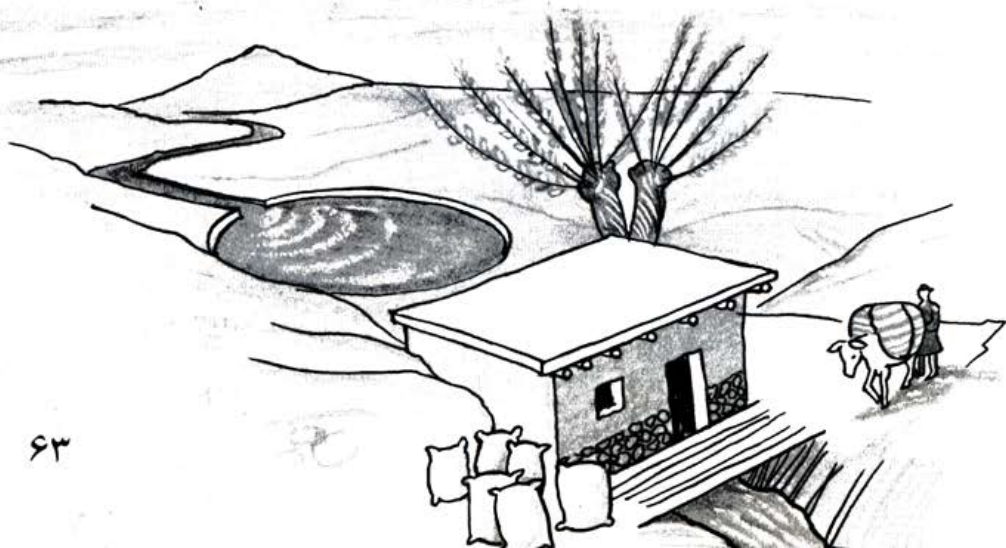
– دهقان! همان دهقانی که دوست ماست.

– چه آرد سفید نرمی! این آرد از چه درست شده است؟

– از گندم.

– گندم را که آرد کرده است؟

– آسیابان! همان آسیابانی که دوست ماست.



– چه نان گرم و خوشمزه‌ای! این نان

از چه درست شده است؟

– از آرد.

– نان را که پخته است؟

– نانوا! همان نانوايي که دوست

ماست.



– این خانهٔ راحت که ما در آن زندگی

می‌کنیم، از چه ساخته شده است؟

– از گل و آجر و آهن و چوب

و شیشه.

– این خانه را که ساخته است؟

– بنا! همان بنایی که دوست ماست.





— این ابر سیاه که آسمان را می پوشاند، روی خورشید را می گیرد،
می غُرَد*، از آن برق می جَهَد* و باران می بارد، از کجا آمده است؟ پس
از آن به کجا می رود که آسمان دوباره صاف می شود، خورشید نمایان*
می گردد و گلها و برگها می دِرَخَشَنَد*؟ کاشکی همه اینها را می دانستم.

کیست که به من جواب بدهد؟

— مُعَلِّم! همان معلّمی که دوست ماست.



کلمه های تازه :

می جهد = می پرد

می درخشند = برق می زنند

می غرد = غرّش می کند

نمایان = پیدا

پرسش :

۱- گندم را در کجا می کارند؟

۲- گندم را در کجا آرد می کنند؟

۳- آیا نان را در خانه هم می پزند؟

۴- نان را در کجا می پزند؟

۵- نقشه خانه را چه کسی می کشد؟

۶- چه کسانی در ساختمان یک خانه به بنا کمک

می کنند؟

۷- چرا بعضی روزها هوا تاریک می شود؟

۸- در چه فصلی آسمان بیشتر می غرد و برق می جهد؟

۹- چرا بعد از باران، گلها می درخشند؟

تکلیف شب :

شب اول :

اسم چند نوع نان را که می دانید، بنویسید.

اسم چند نوع آسیا را که می دانید، بنویسید و فرق آنها را با یکدیگر شرح بدهید.

شش شغل (غیر از شغل‌هایی که در این درس گفته شده است) را نام ببرید و هر يك را تعریف کنید.

شب دوم :

با هر يك از این کلمه‌ها يك جمله بسازید: خانه،

خانه‌ها - گُل، گُلها - باغ، باغها - تخته، تخته‌ها -

قاشق، قاشقها .

از روی آخرین قسمت درس رونویسی کنید.

منوچهر خوابیده است

هنوز هوا روشن نشده است. منوچهر خواب است و گریه کوچک او هم پایین پایش به خواب رفته است.

چراغهای خیابانهای شهر بزرگ هنوز روشن است. سر خیابان پاسبان ایستاده است و نگهبانی* می کند. وقتی که مردم خوابند، او مواظب خانه هاست.

نسیم خنکی می وزد. پاسبان به ساعتش نگاه می کند: صبح نزدیک است! در یکی از دگانه‌های سرگرم کارند. همه پیشبند بسته‌اند. یکی آرد خمیر می کند. دیگری خمیر را روی پارو پهن می کند و در تنور می گذارد. سومی مواظب است که نانها خوب پخته بشود و نسوزد. همه مشغول تهیه* نان هستند. منوچهر هنوز خواب است، ولی نانوایان کار می کنند.

کامیونی پر از شیشه‌های شیر در مقابل مغازه‌های خواربارفروشی می ایستد. زنبیل‌های شیر را کنار مغازه‌ها می گذارند. منوچهر هنوز

خواب است، ولی کارگران کارخانه شیر بیدارند.

صدای جاروب کردن رفتگر* از خیابان می آید. رفتگر خیابانها را پاک می کند و خاکروبه های خانه ها را می برد. وقتی که منوچهر هنوز خواب است، رفتگر بیدار است و برای پاکیزگی شهر می کوشد*. در خانه، اطاق مرتب و پاکیزه است. سماور می جوشد. مادر سفره صبحانه را چیده و نان گرم و پنیر در آن گذاشته است. منوچهر هنوز خواب است، ولی مادرش برای آماده کردن صبحانه بیدار است. حالا دیگر خورشید در آمده است. همه جاکم کم روشن می شود. روز نو شروع می شود. مادر منوچهر او را از خواب بیدار می کند. منوچهر خود را برای کار آماده می کند.

کلمه های تازه :

تهیه = آماده کردن.

رفتگر = کسی که خیابانها را تمیز می کند.

مقابل = جلو

می کوشد = سعی می کند.

نگهبانی = مواظبت

پرسش:

- ۱- منوچهر در کجا زندگی می کرد؟
- ۲- چه کسی برای مواظبتِ خانه‌ها همهٔ شب را در خیابان می گذراند؟
- ۳- در دکان نانوايي صبح زود چه خبر است؟
- ۴- شیر را برای چه به کارخانه می برند؟
- ۵- رفتگر برای شهر چه اهمیتی دارد؟
- ۶- برای اینکه شهر در شب روشن باشد، چه کارخانه‌ای باید کار بکند؟
- ۷- چه کسی منوچهر را از خواب بیدار می کند؟
- ۸- منوچهر خود را برای چه چیز آماده می کند؟

به این نکته توجه کنید:

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند: خواب، خوابیدن، خوابگاه - شهر، شهری، شهرستان، شهردار، شهربانی، شهرداری - رفتن، رفتگر - کار، کارگر، کار کردن،

کارخانه.

تکلیف شب :

شب اول : با هر یک از کلمه های همخانواده ای که در بالا نوشته

شده است یک جمله بسازید.

شب دوم : به این سؤاها جواب بدهید :

۱ - شبها چه ساعتی می خوابید؟

۲ - صبح چه ساعتی بیدار می شوید؟

۳ - در خانه چه کمکی به مادر خود می کنید؟

۴ - در منزل شما چه کسی زودتر از همه بیدار می شود؟

چرا؟

۵ - صبح زود وقتی که شما هنوز خوابیده اید، در شهر

چه می گذرد؟

گوشواره طلا

عروسی عموی زری بود. مهین خانم، مادر زری و قاسم، میخواست برای عروس چشم روشنی بخرد. روزی با زری و قاسم به بازار زرگرها رفت. این بارِ اوّل بود که بچه‌ها به بازار زرگرها می‌رفتند. همه جا را چراغهای پر نور روشن کرده بود. پشت شیشه مغازه‌ها دستبندها و گلوبندها و گوشواره‌های زیبا برق می‌زد. زری



نمی دانست به کدام طرف نگاه کند. به گوهرهای* رنگارنگی که به او چشمک می زدند، خیره شده بود و چند بار نزدیک بود مادرش را گم کند.

مادر زری پشت شیشه مغازه‌ای یک جفت گوشواره زیبا دید و با بچه‌ها به مغازه رفت. زرگر چند جفت گوشواره برای مهین خانم آورد و قیمت هر یک را گفت.

قاسم با تعجب گفت: گوشواره به این کوچکی به این گرانی! زرگر لبخندی زد و گفت: آقا جان، اگر می دانستی که طلا چقدر کمیاب* است و با چه زحمتی به دست می آید، از گرانی آن تعجب نمی کردی. خوب خانم، کدام گوشواره را می پسندید؟

مهین خانم یک جفت گوشواره ظریف* و زیبا انتخاب کرد و پولش را پرداخت.

زرگر گفت: مبارک باشد. سپس گوشواره‌ها را در جعبه کوچکی گذاشت و به مهین خانم سپرد. مهین خانم جعبه را در کیف گذاشت و

از زرگر تشکر کرد و با بچه‌ها به طرف خانه به راه افتاد.

زری گفت: راستی مادر جان، لابد این گوشواره‌های به این

قشنگی هم مثل گوشواره‌من سیاه می‌شود!

مادرش جواب داد: نه عزیزم، این گوشواره‌ها طلا است و طلا

هرگز زنگ نمی‌زند و سیاه نمی‌شود.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

خیره شده بود = مات شده بود.

زر = طلا

زرگر = کسی که از طلا چیزهای مُختَلِف می‌سازد.

ظریف = نازک

کمیاب = چیزی که کم پیدا می‌شود.

گوهر = جواهر

پرسش :

۱ - عروسی چه کسی بود؟

- ۲ - عمو، چه کس انسان است؟
- ۳ - برای خرید چشم روشنی، مهین خانم و بچه‌ها به کدام بازار رفتند؟
- ۴ - چرا زری نزدیک بود مادرش را گم کند؟
- ۵ - قاسم از چه تعجب کرده بود؟
- ۶ - گوشواره‌هایی که مهین خانم انتخاب کرده بود چگونه بود؟
- ۷ - چرا طلاگران است؟

به این نکته توجه کنید :

- به کسی که با آهن کار می‌کند، می‌گویند آهن‌گر.
- به کسی که با زری یا طلا کار می‌کند، می‌گویند زرگر.
- به کسی که با مس کار می‌کند، می‌گویند مسگر.
- به کسی که خیابانها را می‌روبد، می‌گویند رفتگر.
- به کسی که لباس و جوراب را رفو می‌کند، می‌گویند رفوگر.

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

شب اول :

آهنگر، زرگر، کارگر، مسگر، رفتگر، رفوگر.

به این سؤالها از روی درس جواب بدهید:

شب دوم:

۱- پشت شیشه مغازه‌ها چه چیزهایی برق می‌زد؟

۲- زری به چه چیز خیره شده بود؟

۳- زرگر چه دلیلی برای گرانی گوشواره‌ها آورد؟

۴- وقتی که مهین خانم پول گوشواره‌ها را داد، زرگر

چه کرد؟

۵- مهین خانم در جواب زری چه گفت؟



چراغ

در زمانهای بسیار قدیم چراغ نبود. همینکه آفتاب غروب می‌کرد و هوا تاریک می‌شد، همه می‌خوابیدند. پس از مدتی مردم آتش را کشف* کردند. کم کم به فایده‌های آن پی بردند* و شبها در نور* آتش دور هم جمع می‌شدند. پس از زمانی دراز انسان ترقی کرد و



توانست از چربی و فتیله و چوب، مشعل بسازد و در تاریکی از نور آن استفاده کند. ولی نور مشعل کم بود و زود خاموش می شد. پس از آن با پیه و موم و فتیله، پیه سوز و شمع درست کردند. هر چند که پیه سوز و شمع بهتر از مشعل بود، ولی نور آنها هم کافی نبود.

مردم همیشه در جستجوی وسیله ای بودند تا در تاریکی، نور بیشتری داشته باشند. عاقبت پس از اینکه نفت پیدا شد چراغ نفتی ساختند که فتیله آن با نفت می سوخت. از شیشه برای آن لوله درست کردند. چراغ نفتی بسیار بهتر از پیه سوز و شمع بود و نور بیشتری هم داشت. با چراغ نفتی توانستند خیابانها را هم روشن کنند. مدت ها مردم از چراغ نفتی استفاده می کردند.

سالها گذشت تا اینکه ادیسون، دانشمند آمریکایی، چراغ برق را اختراع کرد. امروز چراغ برق همه جا را روشن می کند. حالا مردم می توانند شبها در نور چراغ برق کار بکنند، بخوانند، بنویسند و خیاطی و تفریح بکنند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اختراع کرد = چیز تازه‌ای را بار اول ساخت.

پی بردند = فهمیدند.

دانشمند = کسی که علم بسیار دارد. عالم.

در جستجوی وسیله‌ای بودند = سعی می‌کردند که

وسيله‌ای پیدا کنند.

کافی = بس

کشف کردند = پیدا کردند و شناختند.

نور = روشنایی

پرسش :

۱ - چرا در زمانهای بسیار قدیم، همینکه خورشید غروب

می‌کرد، مردم می‌خوابیدند؟

۲ - پس از کشف آتش، انسان برای ایجاد روشنایی چه

چیزی ساخت؟

۳ - مشعل چه عیبی داشت؟

۴ - پس از مشعل چه ساختند؟

۵ - از چه وقت توانستند چراغ نفتی بسازند؟

- ۶- چراغ نفتی چه عیب‌هایی داشت؟
- ۷- چراغ برق را چه کسی اختراع کرد؟
- ۸- برای خواندن و نوشتن و خیاطی و کار، نور چراغ برق بهتر است یا نور چراغ نفتی؟ چرا؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند: دانش، دانشمند، دانش‌آموز، دانشگاه - بیمار، بیماری، بیمارستان - خیاط، خیاطی، خیاطخانه.

تکلیف شب :

نام سه نوع چراغ را که در خانه‌ها از آن استفاده

شب اول :

می‌کنند بنویسید و عکس آنها را بکشید.

از روی آن قسمت از این درس که مربوط به چراغ برق

است، یک بار بنویسید.

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید.

شب دوم :

قدیم، چراغ، ترقی، مشعل، فتیله، عاقبت، شمع، اختراع،

تفریح، دانشمند، خیاطخانه، بیمارستان.



میهن خویش را کنیم آباد

کودکان! این زمین آب و هوا
باغ و بستان و کوه و دشت همه
دست در دست هم دهیم بر مهر
یا ز غنچوار یکدیگر باشیم

این درختان که پر گل و زیباست
خانهٔ ما و آشیانهٔ ماست
میهن خویش را کنیم آباد
تا بناییم خرم و آزاد



کلمه های تازه :

آشیانه = لانه

بستان = باغ میوه

خرّم = شاد

خویش = خود

غمخوار = کسی که در غم دیگری شریک است

کودکان = بچه ها

مهر = محبت

میهن = وطن

یار = دوست

پرسش :

- ۱- نام کشور ما چیست؟
- ۲- پایتخت کشور ما کجاست؟
- ۳- زبان ما چیست؟
- ۴- رنگهای پرچم ما کدام است؟
- ۵- نشان پرچم ما چیست؟
- ۶- چرا وطن خود را دوست داریم؟

۷- چرا باید همه با هم متحد باشیم؟

۸- چرا باید غمخوار یکدیگر باشیم؟

تکلیف شب :

شب اول : با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید: آشیانه،

محبت، میهن، خویش، غمخوار.

پرچم ایران را بکشید.

شب دوم : از روی این شعر يك بار بنویسید و آن را حفظ کنید .



شاهنشاه و ولیعهد

ظهر یکی از روزهای پاییز بود. مردم ایران به دور راجع شده بودند. همه منتظر شنیدن خبر مهمی بودند. ناگهان گوینده* رادیو با صدای بلندی گفت: ولیعهد به دنیا آمد!

آن گاه صدای شلیک ۴۱ تیر توپ به مناسبت تولد ولیعهد، در تهران شنیده شد. تمام ایرانیان از اینکه خداوند به شاهنشاه پسر داده بود، شادی می کردند. نام این شاهزاده کوچک را رضا گذاشتند. حکومت ایران از قدیم شاهنشاهی بوده است. شاهنشاهان بزرگنی چون کوروش و داریوش در ایران سلطنت کرده اند.

پادشاهی از پدر به پسر به ارث می رسد. پسر بزرگ پادشاه را ولیعهد می گویند.

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی پادشاه ایران است. والاحضرت شاهپور رضا پهلوی ولیعهد ماست.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

تولد = به دُنیا آمدن.

سلطنت کرده اند = پادشاهی کرده اند.

گوینده = کسی که صحبت می کند.

پرسش :

۱ - ایران چه حکومتی دارد؟

۲ - پادشاه ایران کیست؟

۳ - به پسر بزرگ پادشاه که پس از او به سلطنت می رسد،

چه می گویند؟

۴ - نام ولیعهد ایران چیست؟

۵ - آیا به فرزند بزرگ پادشاه، چه پسر باشد و چه دختر،

ولیعهد می گویند؟

۶ - مردم ایران به چه وسیله ای از تولد ولیعهد با خبر

شدند؟

به این نکته ها توجه کنید :

به هر کس که اهل تهران باشد، می گویند: تهرانی.

به هر چیز که از مس باشد، می گویند: مسی.

قصه دوازده برادر

(۱) - کولاک*

جنگلبانی* با دخترش در کنار جنگلی زندگی می کرد. دخترک هر روز که برای خرید به ده می رفت، از جنگل می گذشت. عصر یکی از روزهای زمستان، وقتی که از خرید بر می گشت، کولاک سختی شروع شد. دخترک راه را گم کرد. هر چه رفت به جایی نرسید. خیلی سردش شده بود. ناگهان از دور نوری دید. به طرف روشنایی رفت. در جایی که درخت کمتر بود، دوازده نفر به دور آتش بزرگی نشسته بودند. دخترک پیش رفت و سلام کرد. پیر مردی از جایش بلند شد و گفت: دخترم، خوش آمدی. در این شب سرد اینجا چه می کنی؟

دخترک قصه گم شدن خود را برای پیر مرد نقل کرد. مرد پیر گفت: من اسفند ماهم و اینها همه برادران من هستند. بیا با یک یک آنها آشنا بشو. از همین برادر که کنار من نشسته است، شروع می کنیم. این، فروردین، ماه اول سال است. بعد از او، اردیبهشت و

خرداد هستند. این سه، ماههای فصل بهارند. حتماً می دانی که بعد از بهار فصل تابستان می آید. تیر و مرداد و شهریور، ماههای فصل تابستان هستند و بعد از خرداد می آیند. این شش برادر من، هر یک، سی و یک روز بر جهان حکومت می کنند. مهر و آبان و آذر، سه ماه فصل پاییز هستند و هر یک سی روز حکومت می کنند. دی و بهمن و خود من که اسفند ماههای فصل زمستانیم. من از همه آنها پیرترم. حکومت دی و بهمن سی روز است، ولی من بیش از ۲۹ روز در سال نمی مانم. اتفاقاً حکومت من از امروز شروع می شود.

برادرها از این دخترک با ادب بسیار خوششان آمد. پهلوی خود در کنار آتش به او جایی دادند تا گرم بشود. اسفند گفت: دختر جان، بنشین کمی گرم شو. بعد ما ترا سالم به خانه می رسانیم.

کلمه های تازه :

جنگلبان = کسی که مواظب جنگل است.

کولاک = برف همراه با باد سخت.

پرسش :

- ۱ - دخترک ، بچه که بود؟
- ۲ - چرا راهش را گم کرده بود؟
- ۳ - آتش در کجای جنگل بود؟
- ۴ - چند نفر دور آتش نشسته بودند؟
- ۵ - اسم پیرمردی که با دخترک صحبت کرد، چه بود؟
- ۶ - دوازده نفری که دور آتش بودند، چه نام داشتند؟
- ۷ - کدام یک از برادرها از همه جوانتر بود؟
- ۸ - پیرترین برادرها که بود؟

به این نکته توجه کنید :

جنگل + بان = جنگلبان. یعنی کسی که مواظب جنگل است.

اگر به آخر کلمه های: باغ، شتر، در، آسیا، «بان» اضافه کنیم، کلمه تازه به کسی گفته می شود که مواظب و نگاهدارنده آن چیز باشد.

مثال: «باغبان» کسی است که از باغ نگاهداری می کند.

تکلیف شب :

شب اول : به این سؤاها جواب بدهید :

- ۱ - ماههای بهار کدامند؟
- ۲ - ماههای تابستان کدامند؟
- ۳ - ماههای پاییز کدامند؟
- ۴ - ماههای زمستان کدامند؟
- ۵ - ماههای هر فصل چند روز است؟
- ۶ - چه ماهی از همه ماهها کوتاهتر است؟
- ۷ - سال با چه فصلی شروع می شود؟
- ۸ - سال با چه فصلی تمام می شود؟
- ۹ - مدرسه ها در چه فصلی شروع به کار می کنند؟
- ۱۰ - آخرین روز سال تحصیلی در چه فصلی است؟

شب دوم :

با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید :

کولاک، عصر، قصه، نقل، آشنا، حتماً، حکومت، فصل، پاییز، اتفاقاً، جنگلیبان، دربان، باغبان، آسیابان.



قصه دوازده برادر

۲ - بنفشه

دخترک از این دعوت بسیار خوشحال شد و کنار آتش نشست.
 با تعجب به برادرها نگاه می کرد. همه آنها زیبا بودند. فروردین و
 اردیبهشت و خرداد تاجهای گل و شکوفه به سر داشتند. چهره تیر و
 مرداد و شهریور، مثل خورشید می درخشید. مهر و آبان و آذر تاجی از



برگهای رنگارنگ به سر داشتند و سبدهای میوه به پشت بسته بودند. سه پیر مرد زمستان هم موهای سر و صورتشان مثل برف سفید بود.

وقتی که دخترک گرم شد، از جا برخاست* و از اسفند ماه اجازه رفتن خواست. پیر مرد لبخندی زد و گفت: دختر جان، ما برادرها از تو خیلی خوشمان آمده است، و دلمان می خواهد که یادگاری به تو بدهیم. هر چه دلت می خواهد بگو. من و برادرهایم با کمال میل آن را برایت حاضر می کنیم. دخترک گفت: من بنفشه های کوچک را خیلی دوست دارم، ولی می دانم که در این برف بنفشه پیدا نمی شود. ناگهان، فروردین از جا برخاست. برف پیش پایش آب شد. علفهای سبز خود را تکانی دادند، و بنفشه های قشنگ از لای برگها سر بیرون آوردند. دخترک از این تغییر ناگهانی متعجب* شد و با شادی بسیار به چیدن بنفشه پرداخت. سپس از همه برادرها که به او آن همه محبت کرده بودند، تشکر کرد و پس از خداحافظی به راه افتاد.

کولاک تمام شده بود. آسمان صاف بود و ماه زیبا راه دخترک را روشن کرده بود. چیزی نگذشت که او سالم و خوشحال به خانه رسید.

بنفشه‌ها را در آب گذاشت و آنچه دیده بود، برای پدرش نقل کرد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

برخواست = از جا بلند شد.

چهره = صورت

متعجب شد = تعجب کرد.

پرسش :

۱ - دخترک از چه دعوتی خوشحال شد؟

۲ - چرا ماههای بهار تاج گل داشتند؟

۳ - چرا ماههای تابستان مثل خورشید می درخشیدند؟

۴ - چرا ماههای پاییز تاجی از برگهای رنگی بر سر

داشتند؟

۵ - چرا موی سر و صورت ماههای زمستان سفید بود؟

۶ - ، خترک چه یادگاری خواست؟

۷ - برای اینکه دخترک بتواند بنفشه بچیند، کدام ماه از جای برخاست؟

۸ - چه چیز راه دختر را روشن کرده بود؟

۹ - چرا دخترک بنفشه‌ها را در آب گذاشت؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه‌ها همصدا هستند ولی معنی و شکلشان با هم فرق دارد:

خواست = بلند شد. خواست = خواهش کرد.

خار = تیغ. خوار = پیست

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

شب اول :

برخاست، خواست، خار، خوار، اردیبهشت، یادگاری، تعجب، متعجب، تغییر، صاف.

این جدول را با دقت حل کنید.

شب دوم :

از راست به چپ:

۱ - فصل سوم سال.

۲ - حرفِ وَسَطِ داس را بردارید. ✕ وقتی که تعجب

							۱
✕							۲
		✕	✕				۳
✕							۴
	✕					✕	۵
		✕					۶
			✕	✕			۷
	✕		✕				

می کنید، می گوید.

۳ - کسی که خیابانها را می رويد.

۴ - حرفِ اوّلِ «انار» را بردارید.

۵ - کسی که سلام و تشکر می کند، می گویند آن را دارد.

- یکی از میوه‌های پاییزی که با آن مُربّا می‌پزند.
- ۶- وقتی که بیمار می‌شوید، آن را می‌خورید.
- ۷- نام دیگر درخت مو.

از بالا به پایین:

- ۱- به او بابا می‌گویید. × از آن باران می‌آید.
- ۲- ماه آخر سال.
- ۳- یک وسیلهٔ خوب برای ورزش و بازی.
- ۴- حرف اوّل «اگر» را بردارید. × باید آن را باز کنید تا بتوانید وارد اطاق بشوید.
- ۵- قُوّت. × گل، خوب آن را دارد.
- ۶- فصل اوّل سال.

مادر

گویند مرا چو زاده مادر
 پستان به دهن گرفتن آموخت
 شبها بر گاهواره من
 بیدار نشست و خفتن آموخت
 دستم گرفت و پا به پا برد
 تاشیوه راه رفتن آموخت
 بخند نهاد بر لب من
 بر غنچه گل شکفتن آموخت
 یک حرف و دو حرف بر زبانم
 الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست
 تا هستم و هست دامنش دوست

« ایرج میرزا »

کلمه های تازه :

آموخت = یاد داد

الفاظ = کلمه ها

بر = کنار

خفتن = خوابیدن

زاد = زایید

شکفتن = باز شدن گل

شیوه = طرز، روش

گویند = می گویند

نهاد = گذاشت

هستی = زندگی

پرسش:

- ۱ - این شعر را که گفته است؟
- ۲ - چه کسی شبها بچه کوچک را می خواباند؟
- ۳ - صحبت کردن را چه کسی بیشتر به بچه یاد می دهد؟
- ۴ - در این شعر مقصود از «غنچه گل» چیست؟
- ۵ - ما معمولاً می گوییم: «حرف در دهانم گذاشت» کدام بیت این شعر همین معنی را دارد؟

تکلیف شب:

شب اول: معنی هر بیت این شعر را بنویسید.

شب دوم: یک بار از روی این شعر بنویسید و آن را حفظ

کنید.

بانگ خروس

جواد خروس بزرگ قشنگی داشت. هر روز صبح به بانگ خروس از خواب بیدار می شد. شبی پدر جواد به خانه آمد و بسته ای را روی میز گذاشت.

جواد پرسید: بابا این چیست؟ پدر در حالی که بسته را باز می کرد با خنده گفت: چیزی نیست. این هم خروس من است! بسته که باز شد، جواد ساعت شمّاطه داری را دید.

پدرش گفت: این ساعت هم مثل خروس تو، از فردا صبح مرا از خواب بیدار می کند.

اما راستش را بخواهی از خروس تو دقیقتر* و حرف شنوتر است. می توانم آن را طوری کوک کنم که هر ساعت که بخواهم زنگ بزند. جواد از صدای تیک تیک آن خوشش آمد و از پدرش پرسید: ساعت چرا صدا می کند؟

پدرش جواب داد: هر ساعت کارخانه کوچکی دارد که دایم

کار می‌کند. این تیک تیک که می‌شنوی صدای کارخانه ساعت است.

جواد پرسید: این عقربه‌ها برای چیست؟

پدرش گفت: عقربه بزرگ دقیقه را نشان می‌دهد و عقربه

کوچک ساعت را.

جواد پرسید: چرا این عقربه کوچک آهسته‌تر از عقربه بزرگ

حرکت می‌کند؟

پدرش جواب داد: برای اینکه یک ساعت طول می‌کشد تا

عقربه بزرگ یک دور به دور صفحه ساعت بچرخد اما عقربه کوچک در

همین مدت باید فقط از روی یک عدد به روی عدد بعد برود.

کلمه‌های تازه :

بانگ = صدا

دقیقتر = با دقت بیشتر

شماطه = زنگ ساعت

پرسش :

۱ - جواد صبحها به صدای چه چیز از خواب بیدار می‌شد؟

۲ - ساعت شمّاطه دار چه فایده‌ای دارد؟

۳ - چرا ساعت را کوک می‌کنند؟

۴ - صدای ساعت از چیست؟

۵ - چرا عقربه کوچک ساعت آهسته‌تر از عقربه بزرگ آن حرکت می‌کند؟

۶ - کدام عقربه، ساعت و کدام عقربه، دقیقه را نشان می‌دهد؟

تکلیف شب :

به این سؤالها جواب بدهید :

شب اول :

۱ - در زمان قدیم که ساعت نبود، در روز از کجا ساعت را می‌فهمیدند؟

۲ - بدون ساعت چگونه می‌توان در شب وقت را فهمید؟

۳ - چرا پدر جواد گفت: «ساعت شمّاطه دار از جروس حرف شنوتر است»؟

۴- اگر ساعت را کوک نکنند، چه می شود؟

۵- اگر با ساعت بازی بکنند چه می شود؟

شب دوم: با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله

بسازید:

بانگ خروس - ساعت شمّاطه دار - دقیق - صدا - مرتب

عقربه - آهسته - عدد - صفحه - دقیقه.

کار دستی:

۱ - چهارگوشی از مقوا ببرید که هر طرف آن ۴۰ سانتی متر باشد.

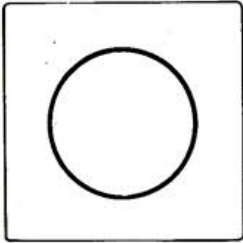
۲ - میان این چهار گوش دایره ای بکشید. در اطراف این دایره باید برای نقاشی کردن جا باشد.

۳ - داخل دایره را از یک تا دوازده به این ترتیب شماره گذاری کنید و اطراف آن را نقاشی کنید.

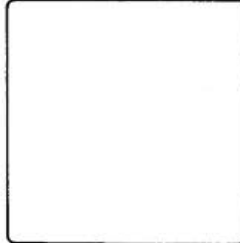
۴ - دو عقربه، یکی کوچک و یکی بزرگ، به این ترتیب از مقوا ببرید. یک پونز هم حاضر کنید.

۵ - عقربه ها را به این ترتیب در وسط دایره قرار دهید.

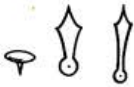
۶ - دو طرف بالای چهارگوش را سوراخ کنید و نواری از آن بگذرانید. ساعت دیواری شما حاضر است. آن را می توانید آویزان کنید.



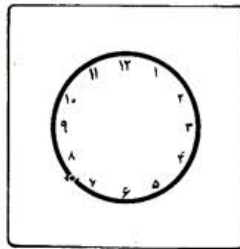
(۲)



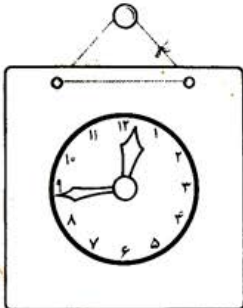
(۱)



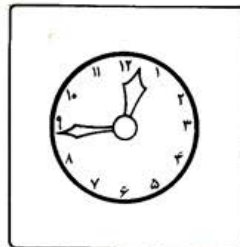
(۴)



(۳)



(۶)



(۵)



قو قولی قوقو (۱)

خاله مَرجان یک مرغدان* داشت. در آنجا اُردکهای رنگی و بوقلمونهای چتری و مرغها و جوجه‌ها و خروسها را نگه می‌داشت. در میان اینها خروسی بود با تاج سرخ و دُم رنگارنگ. این خروس خیلی از خود راضی بود و حرف کسی را گوش نمی‌کرد. اسمش قوقولی -

قوقو بود.

هر غروب، خاله مرجان وقتی که دست می زد و می گفت « کیش، کیش، وقت خواب است، جا، جا، جا! » اُردکها و بوقلمونها و مرغها و خروسها و جوجه ها پشت سر هم به لانه شان می رفتند و آخر همه قوقولی قوقو با اوقات تلخ داخل می شد.

یک شب، وقتی که خاله مرجان همه مرغها و خروسها و اردکها و بوقلمونها را به طرف لانه کیش کرد، قوقولی قوقو به روی خود نیاورد و از گردش در حیاط دل نکند.

خاله مرجان گفت: قوقولی قوقو، مگر نشنیدی که گفتم وقت خواب است؟ چرا به لانه نمی روی؟

قوقولی قوقو گفت: شنیدم، ولی دلم نمی خواهد که به لانه بروم. خاله مرجان با تعجب گفت: من الآن در مرغدان را می بندم. آن وقت تو در حیاط تنهایی مانی.

خروس با خود پسنندی* گفت: من هم همین را می خواهم.

خاله مرجان یک بار دیگر گفت: قوقولی قوقو، خوب گوش کن.

الآن شب می‌رسد، سردت می‌شود و تنها می‌مانی. هوا هم ابری است.
اگر باران بیاید، خیس می‌شوی. خروس با بیحوصلگی جواب داد:
چه حرفها! من به این بزرگی و زرنگی و پُر دلی، چرا سردم بشود؟
تنها هم ماندم که ماندم.

پیرزن دیگر چیزی نگفت. در مرغدان را بست و به دنبال
کارش رفت.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:

پر دل = شجاع

خود پسندی = خودخواهی

مرغدان = جایی که در آن مرغ و خروس نگهداری
می‌کنند.

پرسش:

۱ - به نظر شما چرا اسم این خروس قوقولی قوقو بود؟

۲ - اسم صاحب مرغدان چه بود؟

۳ - قوقولی قوقو چطور خروسی بود؟

۴ - چرا قوقولی قوقو هر غروب با اوقات تلخ به لانه می رفت؟

۵ - آیا قوقولی قوقو از تنها ماندن در حیاط بدش می آمد؟

۶ - آیا پیرزن قوقولی قوقو را مجبور کرد که به لانه برود؟ چرا؟

تکلیف شب :

جواب این سؤالها را از روی کتاب بنویسید :

شب اول :

۱ - خاله مرجان در مرغدان خود چه نگه می داشت؟

۲ - خاله مرجان غروبها به مرغهایش چه می گفت؟

۳ - وقتی که قوقولی قوقو به لانه نرفت، خاله مرجان بار آخر به او چه گفت؟

۴ - خروس با بیحوصلگی، چه جواب داد؟

با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله

شب دوم :

بسازید :

چتری، راضی، اوقات تلخ، حیاط، تعجب، حوصله، شجاع، الآن، خیس، تنها، پر دل.

قوقولی قوقو (۲)

قوقولی قوقو در حیاط تنها ماند و شروع به گردش و تماشا کرد.
گاوها و گوسفندها با چوپانهایشان از چرا بر می گشتند. زنهای دهاتی
آخرین دفعه در روز، از چشمه آب می بُردند.

قوقولی قوقو پیش خودش فکر می کرد: «این مرغها چه
بیعقلند! چه زود به لانه رفته اند و خوابیده اند. هیچ یک از این
چیزها را نمی بینند. خوشا به حال خودم که به حرف خاله مرجان
گوش ندادم!»

چیزی نگذشت که دور و بر قوقولی قوقو خلوت شد. چراغها
یکی بعد از دیگری خاموش شد. قوقولی قوقو تنها مانده بود. کم کم
حوصله اش سر می رفت و هم، از شما چه پنهان، می ترسید.

چیک! چیک! چند قطره باران به روی نوک و چشمش ریخت.
باران تند شد. قوقولی قوقوی بیچاره عقب جایی می گشت که از باران
به آن پناه ببرد. خودش را به زیر طاق جلو لانه رساند. ولی طاق

جلو لانه فقط نصفِ تَنَش را پوشاند و نصف دیگرش زیر باران ماند و خیس شد. چرخي زد. تا آمد آن طرف را خشک کند، طرف دیگرش تر شد. خلاصه، از خستگی و سرما آن قدر لرزید که در گِلها افتاد.

صبح روز بعد در کنار لانه، از دور، یک مشت پر رنگی خیس دیده می شد، و این قوقولی قوقوی بیچاره بود.

خاله مرجان با مهربانی بسیار او را لای حوله گرمی گذاشت و چند قطره



آب گرم در دهانش ریخت. کم کم حال قوقولی قوقو بهتر شد و از لای حوله بیرون پرید. از آن پس هر وقت که خاله مرجان می گفت: «کیش، کیش، وقت خواب است، جا، جا!» قوقولی قوقو زودتر از همه سر جایش می رفت و آرام می گرفت.

ترکیب تازه:

پناه ببرد = برای حفظ خود به جایی برود.

پرسش:

۱ - وقتی که قوقولی قوقو در حیاط تنها ماند چه دید؟

۲ - قوقولی قوقو پیش خود چه فکر می کرد؟

۳ - چرا دور و بر قوقولی قوقو خلوت شد؟

۴ - آیا به نظر شما قوقولی قوقو از تنهایی می ترسید؟

۵ - چرا قوقولی قوقو خیس شد؟

۶ - چرا قوقولی قوقو در گل افتاد؟

۷ - خاله مرجان چه کرد که حال قوقولی قوقو خوب شد؟

به این نکته توجه کنید:

به ظرفی که گل در آن می گذارند، می گویند «گلدان»

به ظرفی که نمک در آن می‌ریزند، می‌گویند «نمکدان.»

تکلیف شب :

شب اول : با هر یک از این عبارتها یک جمله بسازید :

یکی بعد از دیگری، چیزی نگذشت، از شما چه پنهان، خلوت.

صدای هر یک از این چیزها را بنویسید: باران- ریختن آب- باد- ساعت- راه رفتن روی برگ خشک- صدای شکستن شیشه.

شب دوم : به ظرفی که جای نمک و شیر و شمع و شکر و قلم است

چه می‌گویند؟ با هر یک از کلمه‌هایی که پیدا کردید یک جمله بسازید. شکل هر یک از این حیوانات را بکشید و صدای آنها را بنویسید: جوجه، سگ، گربه،

خر، کلاغ.

مثال: خروس



قوقولی قوقو می‌کند.

روباه و خروس

روزی روباهی از کنار دهی می گذشت. چشمش به خروسی افتاد که دانه بر می چید. پیش رفت و سلام کرد و گفت: رفیق، پدرت را خوب می شناختم. بسیار خوش آواز بود و از آوازش لذت می بردم. تو چطور می خوانی؟

خروس گفت: اکنون^{*} می بینی که من هم مانند پدرم خوش آواز هستم. فوری چشمها را بست. بالها را به هم زد و آواز بلندی سر داد. روباه برجست و او را به دندان گرفت و فرار کرد.

سگهای ده که دشمن روباه بودند، او را دنبال کردند. خروس که جانش در خطر بود، به فکر چاره افتاد. به روباه گفت: اگر می خواهی که از دست سگها رها بشوی، فریاد کن و بگو که این خروس را از ده شما نگرفته ام. روباه با همه زیرکی^{*} که داشت، فریب خورد. تا دهان را باز کرد، خروس بیرون پرید.

روباه بیچاره که لقمه چربی را از دست داده بود، با ناامیدی

به خروس نگاهی کرد و گفت: نفرین بر دهانی که بی موقع باز شود!

خروس هم گفت: نفرین بر چشمی که بی موقع بسته شود!

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اکنون = حالا

زیرکی = باهوشی

سرداد = شروع کرد.

فریب خورد = گول خورد.

پرسش :

۱- روباه به چه صفتی معروف است؟

۲- چه چیز روباه پُر قیمت است؟

۳- چرا روباه از آواز پدر خروس تعریف کرد؟

۴- آیا به نظر شما روباه پدر خروس را می شناخت؟

۵- آیا فقط این خروس در وقت خواندن چشمهایش را

می بست یا همه خروسها این کار را می کنند؟

۶- به نظر شما روباه با همه هوشی که داشت، چرا گول

خورد؟

تکلیف شب :

شب اول : با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید: رفیق،

لذت، فوری، خطر، رها، زیرک، فریب، لقمه.

شب دوم : داستان دیگری در باره روباه بنویسید و برای آن

عکس بکشید.

مرغابها (۱)

مرغابی وحشی قشنگی روی زمین نرم کنار باتلاق* لانه داشت.

یک روز که هوا گرم شده بود، مرغابی بیچه‌هایش را از راه باریک

کنار ده به طرف آبگیر* برد. حسین از دور آنها را دید. فوری خود

را پشت درختی پنهان کرد. همینکه

مرغابیها نزدیک شدند، حسین آهسته

دو تا از جوجه‌ها را گرفت و به خانه

برد و اسمشان را سیکا و روجا گذاشت.

سیکا و روجا با مرغ و خروس و

مرغابیهای دیگر حسین اُنس

گرفتند.



بهار سال بعد حسین در زیر زمین منزلشان لانهٔ جداگانه‌ای برای سیکا و روجا ساخت. این دو خواهر همان جا تخم گذاشتند. سیکا هشت تخم گذاشت و روی آنها خوابید. ولی روجا با اینکه دوازده تخم گذاشته بود، اصلاً به سراغ آنها نرفت و هر چه کردند، روی تخمه‌هایش نخوابید. مادر حسین هم دوازده تخم روجا را زیر مرغ سیاه بزرگی که خانم خانمها صدایش می‌کردند گذاشت.

کلمه‌های تازه :

آبگیر = جایی که آب در آن جمع می‌شود.

اتلاق = زمنه، که در آن آب مانده باشد.

پرسش :

۱ - مرغابی وحشی در کجا زندگی می‌کرد؟

۲ - حسین چند تا از جوجه مرغابیها را گرفت؟

۳ - حسین اسم جوجه مرغابیها را چه گذاشت؟

۴ - حسین چه حیوانات دیگری داشت؟

- ۵- بهار سال بعد حسین چه کار کرد؟
- ۶- سیکا چند تخم گذاشت؟
- ۷- روجا چند تخم گذاشت؟
- ۸- کدام یک از مرغابیه‌ها روی تخم‌هایش خوابید؟
- ۹- کدام یک مادر بهتری بود؟ چرا؟
- ۱۰- مادر حسین تخم‌های روجا را چه کرد؟
- ۱۱- خانم خانمها که بود؟

تکلیف شب :

به این سؤالها جواب بدهید:

شب اول :

- ۱- حیوان وحشی چطور حیوانی است؟
- ۲- حیوان اهلی چطور حیوانی است؟
- ۳- اسم پنج حیوان اهلی را بنویسید و بگویید که چه فایده‌ای دارند و چه می‌خورند.
- ۴- اسم پنج حیوان وحشی را بنویسید و بگویید که چه می‌خورند و کجای زندگی می‌کنند.

از روی هر یک از این جمله‌ها یک بار با دقت

شب دوم :

بنویسید. اگر معنی آن صحیح بود، در مقابل آن «ص»

بگذارید و اگر معنی آن غلط بود، در مقابل آن «غ»
بگذارید. مثال: مرغابی وحشی پرندۀ زشتی بود. (غ)
مرغابی شنا دوست دارد. (ص)

۱ - مرغابی وحشی با بچه‌هایش در منزل حسین زندگی
می‌کرد.

۲ - حسین پشت درختی پنهان شد و آهسته دو تا از
جوجه‌ها را گرفت.

۳ - سیکا و روجا همیشه با مرغ و خروسها می‌جنگیدند.

۴ - سیکا کمتر از روجا تخم گذاشت.

۵ - سیکا مادر بهتری بود.

۶ - روجا فوری روی تخمهایش خوابید.

مرغابیهها (۲)

چیزی نگذشت که جوجه مرغابیهها از تخم درآمدند. مادر حسین چند روزی آنها را در آشپزخانه نگهداشت. در یک روز آفتابی سیکا و هشت جوجه اش از آشپزخانه بیرون آمدند و برای شنا به طرف آبگیر رفتند. خانم خانمها هم دوازده جوجه اش را به جالیز برد تا کرم پیدا کردن را به آنها یاد بدهد.

صدای جوجه مرغابیهها از آبگیر به گوش می رسید: جیک جیک! و مادرشان جواب می داد: مک مک! در جالیز هم جوجه ها «جیک جیک» می کردند اما خانم خانمها در جوابشان می گفت: قدقد، قدقد!

جوجه ها معنی «قدقد» را نمی دانستند ولی خوب می فهمیدند که «مک مک» یعنی «بپر تو آب، شنا کن!»

جوجه ها کم کم از جالیز به کنار آبگیر رفتند. خانم خانمها دنبالشان می دوید و «قدقد» می کرد، ولی جوجه ها دیگر به حرفش گوش

ندادند و خود را به آب زدند. سیکا با کمال* میل آنها را پذیرفت.*
مگر سیکا خاله آنها نبود!؟

خیلی تماشایی بود، سیکا روی آب شنا می کرد و بیست جوجه مرغابی سیاه رنگ شناکنان دور او را گرفته بودند و سر و صدا راه انداخته بودند. خانم خانمها هم با تعجب به آنها نگاه می کرد و می گفت: «قدقد، قدقد» مثل این بود که از خود می پرسید: چرا این بار جوجه های من مرغابی شده اند؟

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

با کمال میل = با میل بسیار

به آب زدند = در آب پریدند.

پذیرفت = قبول کرد.

پرسش :

- ۱ - چرا سیکا جوجه هایش را به آبگیر می برد؟
- ۲ - چرا خانم خانمها جوجه هایش را به جالیز می برد؟
- ۳ - جالیز چطور جایی است؟
- ۴ - جوجه ها چه صدایی می کردند؟

- ۵- سیکا چه صدایی می کرد؟
- ۶- خانم خانمها چه صدایی می کرد؟
- ۷- جوجه مرغابیهها از «مک مک» چه می فهمیدند؟
- ۸- چرا سیکا جوجه های روجا را با میل پذیرفت؟
- ۹- چند جوجه مرغابی دور سیکا را گرفته بودند؟
- ۱۰- خانم خانمها پیش خودش چه می گفت؟

تکلیف شب :

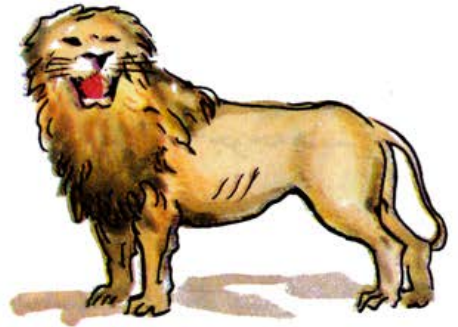
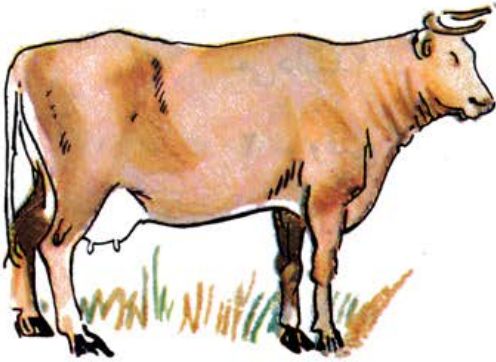
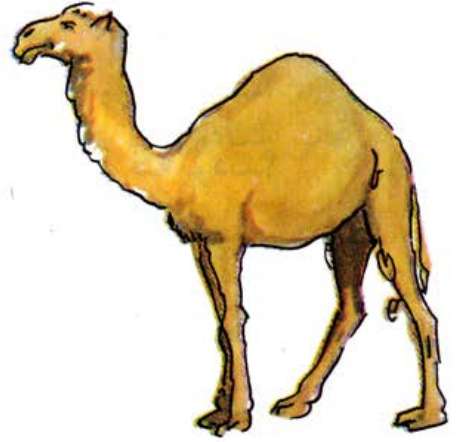
به این سؤالها جواب بدهید :

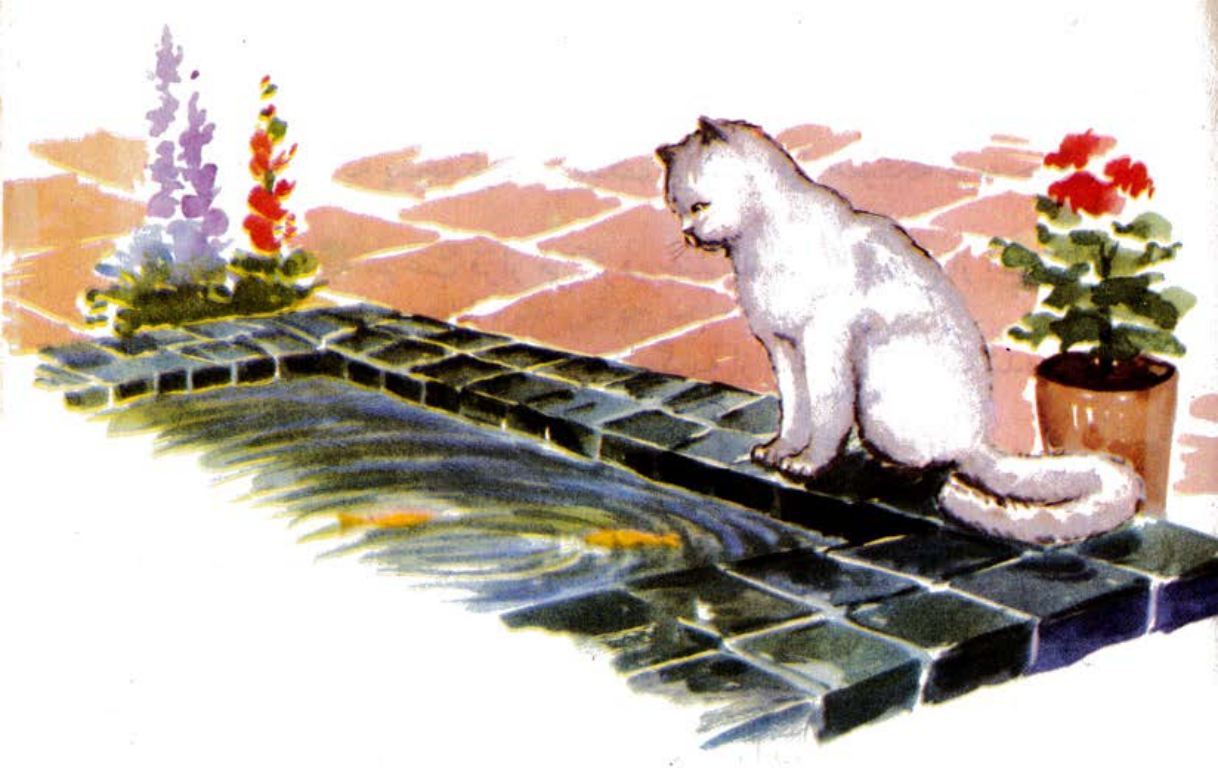
شب اول :

- ۱- به نظر شما خانه حسین در ده بود یا در شهر؟ از کجا می دانید؟
- ۲- وقتی که حسین دید مرغابی وحشی با جوجه هایش می آید، چرا خود را پنهان کرد؟
- ۳- به نظر شما چرا روجا روی تخمهایش نخواستند؟
- ۴- به نظر شما چرا اسم مرغ سیاه را «خانم خانمها» گذاشته بودند؟
- ۵- وقتی که جوجه مرغابیهای خانم خانمها به آب زدند، به نظر شما خانم خانمها چه حالی پیدا کرد؟

شب دوم: نام این حیوانات را بنویسید و بگویید که کجاندگی

می کنند و چه می خورند، و اهلی هستند یا وحشی.





ماهی و گربه

گربه محمود در کنار حوض نشسته بود و به آب خیره شده بود. ماهیهای سرخ و زرد در آب شنا می کردند و دنبال تکه نانی که روی آب افتاده بود، می رفتند. هر یک گازی می زدند و فرار می کردند. دهان گربه آب افتاده بود. دلش ماهی تازه می خواست. از یک ماهی کوچک طلایی خیلی خوشش آمده بود. افسوس که شنا بلد نبود و گرنه می پرید و آن را می گرفت. ماهی کوچک بسیار شیطان بود.

چرخ می‌زد و به پنجهٔ گربه نزدیک می‌شد، ولی همینکه گربه چنگ می‌انداخت، به سرعت* فرار می‌کرد. چند بار ماهی طلایی از آب بالا پرید و دوباره به تهِ حوض رفت. دل‌گربه از تماشای آن آب شده بود. محمود از مدرسه آمد. مدتی به گربه‌اش نگاه کرد و به حال او خندید. بعد صدایش کرد. گربه برگشت و میو میو کنان به سوی* محمود دوید. دمش را عَلم کرد و خودش را به محمود مالید. محمود او را بَغَل کرد، پشت گوشش را خاراند، او را به اطاق برد و کمی نان و پنیر جلو او گذاشت. گربه نان و پنیر را خورد و سیر شد. دست خود را لیسید و صورتش را پاک کرد، سپس روی فرش نرم دراز کشید. گربه در حالی که چُرَت می‌زد با خود می‌گفت: حالا که نان و پنیر خوردم و سیر شدم، اما ماهی تازه لَذت دیگری دارد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

افسوس = حیف

به سوی = به طرف

سرعت = تندى

پرسش :

- ۱- چرا گربه به آب حوض خيره شده بود؟
- ۲- «دمش را علم کرد» يعنى چه؟
- ۳- گربه از کدام يك از ماهيها بيشتتر خوشش آمده بود؟
- ۴- چرا محمود از وضع گربه خنده اش گرفت؟
- ۵- چرا محمود پشت گوش گربه را خاراند؟
- ۶- ناهار گربه چه بود؟
- ۷- به جز نان و پنير، گربه چه چيز ديگري مى خورد؟
- ۸- بعد از ناهار، گربه با خود چه فكر مى کرد؟

تکلیف شب :

نام سه حيوانى را كه در خانه ها نكه مى دارند، بنويسيد. شب اول :

نام سه حيوانى را كه در آب زيادگى مى كنند، بنويسيد.

به اين سؤالها جواب بدهيد:

۱- پوست ماهى چطور است؟

۲- پوست گربه چطور است؟

۳- آيا ماهى صدا دارد؟

۴ - می گویند هیچ چیز بدون هوا زنده نمی ماند. پس ماهی چگونه در آب زندگی می کند؟

از روی این جمله ها یک بار بنویسید و به جای شب دوم :

نقطه ها کلمه مناسبی بگذارید :

۱ - گربه در کنار..... نشسته بود.

۲ - از یک..... خیلی خوشش آمده بود.

۳ - ماهی کوچک خیلی..... بود.

۴ - همینکه گربه می خواست ماهی کوچک را بگیرد، او..... فرار می کرد.

۵ - گربه میو کنان..... محمود رفت.

۶ - گربه دمش را..... کرده بود.

۷ - محمود گربه را به..... برد.

۸ - گربه دست خود را..... و..... را پاک کرد.

۹ - گربه روی فرش نرم دراز کشیده بود و..... می زد.

۱۰ - گربه می دانست که ماهی تازه..... دیگری دارد.

داستان*

مردی یک کیسه گندم بر پشت خرّش گذاشته بود و به آسیاب می بُرد. به آسیاب که رسید، خر را به درختی بست و داخل شد. وقتی که بیرون آمد خر را ندید. مرد و آسیابان به دنبال خر می گشتند که چشمشان به پسری افتاد. از او پرسیدند: تو خر ما را ندیدی؟

پسر پرسید: همان خری که چشم چپش کور بود؟ پای راستش می لنگید؟ بار گندمی می بُرد؟

آن دو خوشحال شدند و گفتند: نشانیهایش درست است! او را کجا دیدی؟

پسرک جواب داد: من خری ندیدم.

مردها خشمگین شدند و پسرک را به پیش حاکم بردند.

حاکم گفت: پسر جان اگر تو خر را ندیده بودی، چطور

نشانیهایش را دادی؟

پسرک گفت: من که کور نیستم. سرِ راهم ردّ پای خری را دیدم

که جای پای راستش کمتر از جای پای دیگرش گود افتاده بود. فهمیدم که پای راست این خر لنگ است. علفهای سمت راست جاّه را خورده بود، اما علفهای طرف چپ دست نخورده مانده بود. فهمیدم که علفهای سمت چپ را ندیده است و دانستم که چشم چپش کور است. از دانه‌های گندمی که روی زمین ریخته بود، فهمیدم که بارش هم گندم بوده است.

حاکم به هوش و فهم پسرک آفرین گفت و او را آزاد کرد.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

حاکم = فرماندار

داستان = حکایت، قصّه

ردّپا = جای پا

پرسش :

۱ - مرد برای چه گندم را به آسیا می برد؟

۲ - مرد برای چه خر را به درخت بست؟

۳- آیا خر را محکم بسته بود؟ از کجا فهمیدید؟

۴- وقتی که پسر گفت «خری ندیدم» چرا مردها خشمگین شدند؟

۵- چرا پسر را پیش حاکم بردند؟

۶- پسر از کجا دانست که چشم چپ خر کور است؟

۷- چه چیزی نشان می داد که پای راست خر لنگ بوده است؟

۸- پسرک چطور فهمید که بار خر گندم بوده است؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه ها از یک خانواده اند: حاکم، حکم، حکومت -
فهم، فهمیدن، فهمیده.

تکلیف شب :

از روی درس جواب این سؤاها را پیدا کنید و
بنویسید :

۱- خر آن مرد چه عیبهایی داشت؟

۲- پسرک در جواب حاکم چه گفت؟

به این سؤاها جواب بدهید. شب دوم :

۱ - رد پای آدم پا برهنه چه فرقی با رد پای آدم کفش پوشیده دارد؟

۲ - رد پای گربه چه فرقی با رد پای مرغ دارد؟

۳ - از روی جای چرخها بر خاک نرم، چطور می شود فهمید که دو چرخه از آنجا گذشته است یا سه چرخه؟

۴ - اگر گرد سفیدی در ظرفی باشد، از کجا می فهمید که خاک قند است یا نمک کوبیده.

۵ - آب تمیز با آب کثیف چه فرقی دارد؟

۶ - اگر از پشت در بسته ای صدای پای کسی را بشنوید، آیا می توانید بگویید که او می دود یا راه می رود؟ چطور؟

۷ - اگر بخواهید یک درخت را در چهار فصل مختلف نشان بدهید، چه می کنید؟

بلدرچین و برزگر*

دو بلدرچین با جوجه‌های خود در کشتزاری زندگی می‌کردند. روزها به صحرا می‌رفتند و شبها به لانه خود بر می‌گشتند. به جوجه‌ها سپرده بودند که هر چه در روز می‌بینند و می‌شنوند شب به آنها بگویند.

شب‌ی جوجه‌ها به پدر و مادر خود گفتند: امروز صاحب کشتزار پسرش را نزد همسایه‌ها فرستاد و خواهش کرد که فردا کشتش را درو کنند. مادر جوجه‌ها گفت: نترسید فردا کسی برای درو نخواهد آمد و لانه ما خراب نخواهد شد.

شب دوم جوجه‌ها گفتند: امروز هر چه برزگر و پسرش به انتظار نشستند، کسی نیامد. برزگر پسر را نزد خویشان خود فرستاد که خواهش کند تا فردا به کمک آنها بیایند و با هم کشت را درو کنند. مادر جوجه‌ها گفت: نترسید فردا هم کسی نخواهد آمد و آشیانه ما بر جای خواهد ماند.



شب سوم جوجه ها گفتند: خویشان برزگر هم نیامدند و کسی
به او کمک نکرد. اما شنیدیم که برزگر به پسرش گفت: دیگر نباید
به انتظار این و آن بمانیم، داسها را تیز می کنیم و فردا خودمان کشت
را درو می کنیم.

مادر جوجه ها گفت: دیگر جای ماندن نیست. فردا لانه ما



خراب می شود. باید هر چه زودتر به فکر آشیانه دیگری باشیم.

جوجه ها تعجب کردند و از مادر دلیل حرفش را پرسیدند:

مادر گفت: تا وقتی که دهقان به امید این و آن نشسته بود، برای

ما خطری نبود. اما همینکه قرار شد که خودش کار را انجام بدهد،

دانستم که اینجا دیگر جای ما نیست.

کلمه های تازه :

برزگر = کشاورز

بلدرچین = مرغی است که در کشتزار زندگی می کند.

نزد = پیش

پرسش :

۱ - بلدرچینها در کجا زندگی می کردند؟

۲ - بلدرچینها به جوجه های خود چه سپرده بودند؟

۳ - شب اول، جوجه ها به پدر و مادر خود چه گفتند؟

۴ - مادرشان چه جواب داد؟

۵ - چرا در شب اول و دوم بلدرچینها از کشتزار نرفتند؟

۶ - شب سوم چه شد که جوجه ها تعجب کردند؟

به این نکته توجه کنید :

به شاگردانی که در یک کلاس درس می خوانند، می گویند:

«همکلاس». به کسانی که یک وطن دارند، می گویند:

«هموطن».

تکلیف شب :

شب اول : به جای نقطه ها کلمه مناسبی بگذارید:

۱ - چون حسن و علی در یک کلاس درس می خواندند به آنها می گفتند.

۲ - به دهقان و کشاورز. هم می گویند.

۳ - روز سوّم، دهقان و پسرش دیگر به ننشستند

۴ - پری و سوسن همیشه با هم بازی می کردند و یکدیگر بودند.

۵ - پدر پرویز و پدر منوچهر در یک اداره کار می کردند و یکدیگر بودند.

۶ - مهربی و پروین با هم درس حاضر می کردند چون بودند.

شب دوم : به این سؤاها جواب بدهید:

۱ - به نظر شما چرا دوستان و خویشان کشاورز به کمک او نیامدند؟

۲ - اگر کسی از شما کمک بخواهد، چه می کنید؟

۳ - در خانه چگونه به پدر و مادر خود کمک می کنید؟

۴ - به معلّم و مدیر خود چه کمکهایی می توانید بکنید؟

دوستی خرس

مردی خرسی داشت. مرد و خرس چون دو دوست با هم مهربان بودند. روزی از روزهای گرم تابستان، مرد خسته از کار به خانه برگشت و در سایه درختی خوابید. خرس در کنارش نشست تا مگسها را از او دور کند. در این میان مگس کوچکی پیدا شد که هر چه خرس او را می‌راند، بر می‌گشت و باز بر صورت مرد می‌نشست و آزارش می‌داد. خرس خشمگین شد. رفت و سنگ بزرگی آورد. چون مگس



بازگشت و بر صورت مرد نشست، خرس سنگ بزرگ را برداشت و با قوت بر روی مگس کوبید تا دیگر دوستش را آزار ندهد. سنگ چنان با شدت* بر سر مرد بیچاره فرود آمد که مغزش را پریشان* کرد. این که در مثل می گویند: «دوستی خاله خرسه» اشاره به این حکایت است.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

پریشان = پراکنده، پخش.

شدت = سختی

فرود آمد = پایین آمد.

لجوج = لجباز

می راند = رد می کرد، دور می کرد.

پرسش :

۱ - آیا مرد و خرس با هم دشمن بودند؟

۲ - چرا مرد در سایه درخت خوابید؟

۳ - چرا خرس نخوابید؟

۴- چه چیز مرد را آزار می‌داد؟

۵- خرس سنگ بزرگ را برای چه آورد؟

۶- آیا خرس می‌خواست مغز مرد را پریشان بکند؟

تکلیف شب :

جواب این سؤالها را بنویسید:

شب اول :

۱- چه حیواناتی را انسان در خانه برای سرگرمی می‌تواند نگه دارد؟

۲- آیا شما هم در خانه حیوانی نگه می‌دارید؟

۳- به نظر شما چرا خرس مرد را دوست داشت؟

۴- داستان دیگری در باره دوستی حیوان و انسان می‌دانید؟ اگر می‌دانید، خلاصه آن را بنویسید.

داستانی شبیه «دوستی خاله خرسه»، در باره دو

شب دوم :

همشاگردی بنویسید.

پیغمبر و یاران او

حضرت محمد و یاران از شهری به شهر دیگر می‌رفتند. در راه خسته شدند و بارها را از شترها برگرفتند* و به زمین گذاشتند.

خواستند که گوسفندی بکشند و بپزند و بخورند.

یکی از یاران گفت: من حاضرَم که سر گوسفند را ببرم.

دیگری گفت: من هم پوستش را می‌کنم.

سومی گفت: من هم آن را می‌پزم.

حضرت محمد فرمود* فراهم* کردن هیزم هم با من.

همراهان* اصرار* کردند که حضرت محمد استراحت* کند و تهیه

غذا را به آنها واگذارد. ولی حضرت محمد نپذیرفت و گفت من هم

چون شما بنده خدا هستم و فرقی میان خودم و شما نمی‌بینم.

سپس به صحرا رفت و مقداری هیزم جمع کرد و آورد.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

استراحت کند = راحت کند .

بر گرفتند = برداشتند .

فراهم کردن = جمع کردن .

فرمود = گفت . امر کرد .

همراهان = کسانی که همراه کسی هستند .

پرسش :

۱ - چه نام دیگری به این داستان می شود داد؟

۲ - حضرت محمد به کجا می رفت؟

۳ - این عده با چه وسیله ای سفر می کردند؟

۴ - چرا بارها را از روی شترها به زمین گذاشتند؟

۵ - قرار شد که چه چیزی بپزند و بخورند؟

۶ - چند نفر حاضر شدند که کمک کنند؟

۷ - حضرت محمد داوطلب شد که چه کاری را انجام

بدهد؟

۸ - چرا هیزم لازم بود؟

۹ - همراهان در باره چه کاری اصرار می کردند؟

۱۰ - چرا حضرت محمد حاضر نشد که استراحت کند؟

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید :

شب اول :

حضرت، تهیه، غذا، همراهان، اصرار، استراحت، صحرا، هیزم، پذیرفت.

جواب این سؤالها را بنویسید:

شب دوم :

۱ - حضرت محمد که بود؟

۲ - چرا حضرت محمد پیشنهاد همراهان را نپذیرفت؟

۳ - بیکار گشتن عیب است یا زحمت کشیدن؟ برای گفته خود دلیل بیاورید.

۴ - همکاری چه فایده‌هایی دارد؟

پیغمبران ما

خداوند برای راهنمایی ما کسانی را فرستاده است تا به ما راه درست زندگی کردن را نشان دهند . این فرستاده ها پیغمبران خدا هستند .

پیغمبرانی چون موسی و عیسی و محمد برای خوشبختی ما برنجا کشیده اند .

حضرت محمد بعد از حضرت موسی و حضرت عیسی به پیغمبری رسید تا به مردم بهتر زندگی کردن را بیاموزد و برای این منظور دستورهایی آورد که آنها را در قرآن می خوانیم .

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان است . کسانی را که به قرآن و پیغمبری حضرت محمد ایمان دارند مسلمان می گویند .
بیشتر ایرانیان مسلمان هستند .

کلمه های تازه :

ایمان = اعتقاد

بیاموزد = یاد بدهد.

راهنمایی = نشان دادن راه .

رنج = زحمت، سختی.

پرسش :

- ۱ - پیغمبران را خدا برای چه فرستاده است؟
- ۲ - اسم دو پیغمبر دیگر جز محمد را بگویید؟
- ۳ - محمد بعد از کدام یک از پیغمبران آمد؟
- ۴ - دستورهای محمد برای چه بود؟
- ۵ - به کسانی که به دستورهای حضرت محمد زندگی می کنند چه می گویند؟
- ۶ - کتاب آسمانی مسلمانان چیست؟
- ۷ - آیا همه ایرانیها مسلمانند؟
- ۸ - برای خدا چه اسمهای دیگری می دانید؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه ها از یک خانواده هستند :

پیغام، پیغمبر، پیغامبر - راه، راهنمایی، راهنما - اموختن،
آموزش، آموزگار، دانش آموز - اعتقاد، عقیده، معتقد.

تکلیف شب :

شب اول : از روی درس یک دفعه با دقت بنویسید و زیر این

کلمه ها را خط قرمز بکشید :

پیغمبران، راهنمایی، فرستاده، موسی، عیسی، محمد،
خوشبختی، پیام‌آورد، ایمان، مسلمان.

شب دوم : با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید :

پیغام، آموزگار، دانش آموز، حضرت، کبری.

از روی هر یک از این کلمه ها سه بار بنویسید :

پیغامبر، راهنمایی، آموزش، عیسی، موسی، مرتضی،
اعتقاد، عقیده، معتقد، خوشبختی.

چهارشنبه سوری

بچه‌ها دسته دسته از دبستان به خانه بر می‌گشتند. زری و پری هم که دوست و همسایه بودند، در آفتاب آخر زمستان از کنار پیاده رو می‌رفتند.

پری می‌گفت: زری جان، نمی‌دانی چقدر خوشحالم که عید نزدیک شده است! عیدنوروز را خیلی دوست دارم. چرا این قدر دیر می‌رسد؟ تنها روزهای عید نیست که به من خوش می‌گذرد. چهارشنبه سوری و سیزده به در هم روزهای خوشی است.

زری - من هم همه این روزها را دوست دارم و از اول اسفند خوشحالم. خوشحالم که زمستان تمام می‌شود. از روزهای اول اسفند همه به جنب و جوش می‌افتند. مغازه‌ها از خریدار پُر می‌شود. هر کس چیز نوی می‌خرد.

پری - من از یک ماه به عید مانده روز شماری می‌کنم تا چهارشنبه سوری برسد. لوازم^{*} چهارشنبه سوری را از دو روز پیش



فراهم می‌کنم. می‌دانی که چه چیزهایی باید خرید: بوته، آجیل و شیرینی. ما چهار خواهر و برادر هستیم. دوستانمان را هم دعوت می‌کنیم تا به ما بیشتر خوش بگذرد. من به مادرم کمک می‌کنم، برای مهمانها آجیل و شیرینی می‌برم، بوته‌ها را دسته دسته در حیاط می‌چینم. هر چه غروب نزدیکتر می‌شود، دل من بیشتر شور می‌زند.



از شادی روی پا بند نمی شوم. همینکه هوا تاریک شد، بوته ها را
آتش می زنیم. همه صف می کشیم و یکی یکی از روی آتش می پریم،
و می گوییم: «زردی من از تو، سرخی تو از من».

زری - من هم از تماشای آتش و سوختن بوته ها سیر نمی شوم.
از هر خانه ای شعله آتش بلند است. راستی، می دانی که چرا اسم این

شب را چهارشنبه سوری گذاشته اند؟

پری - بابا می گفت سوری یعنی سرخ، چون ایرانیها در این شب همیشه آتش می افروخته اند، آن را چهارشنبه سوری یعنی چهارشنبه سرخ نامیده اند. این جشن رسمهای مختلفی دارد. مثلاً پارسال ما درخانه ای مهمان بودیم. بعد از اینکه همه از روی آتش پریدند و آتشها خاموش شد، خاکستر را کسی بُرد و پشت در ریخت. وقتی که برگشت، در زد، از او پرسیدند: کیستی*؟

جواب داد: منم.

باز از او پرسیدند: از کجا آمده ای؟

گفت: از عروسی.

پرسیدند: چه آورده ای؟

گفت: تندرستی.

آن وقت در را به رویش باز کردند.

زری - چه رسم خوبی! در شهرهای دیگر هم این روز را جشن

می گیرند. عموجان می گفت که در تبریز مردم بعد از پریدن از روی
آتش، بر روی هم آب می پاشند تا کثافت زمستان را از روی هم
بشویند. پری جان، کاش این چند روز هم زودتر بگذرد و فصل
جشنها برسد!

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

جنب و جوش = حرکت زیاد

کیستی؟ = که هستی؟

لوازم = چیزهای لازم

می افروخته اند = روشن می کرده اند

نامیده اند = اسم گذاشته اند

پرسش :

۱ - پری و زری از کجا می آمدند؟

۲ - چرا پری و زری در آفتاب راه می رفتند؟

۳ - چرا مردم از روزهای اول اسفند به جنب و جوش

می افتند؟

- ۴- به چه روزی می گویند «چهارشنبه سوری»؟
- ۵- شب چهارشنبه سوری مردم چه می کنند؟
- ۶- وقتی که از روی آتش می پرند، چه می گویند؟
- ۷- شما شب چهارشنبه سوری در منزلتان چه می کنید؟

تکلیف شب :

شب اول : با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

آسوده، فراهم می کنم، لوازم، همسایه، عید، مغازه، تقسیم می کرد، تندرستی، عروسی، خاکستر، کثافت، مثلاً.

شب دوم : به این سؤالها از روی درس جواب به دهید:

- ۱- پری چگونه به مادرش کمک می کرد؟
- ۲- در منزلی که پری به چهارشنبه سوری دعوت داشت، چه کردند؟

۳- در تبریز مردم شب چهارشنبه سوری چه می کنند؟

نوروز

۱ - خرید

فریدون، هما را نزدیک خانه‌شان دید و از او پرسید: با این عجله

کجا می‌روی؟

هما گفت: کتابفروشی سر کوچه کارتهای تبریک قشنگی

آورده است. می‌خواهم چندتا کارت بخرم.

فریدون با تعجب گفت: از حالا؟ دوازده روز به عید داریم!

هما: مادرم می‌گوید بهتر است که همه کارها را سر فرصت

انجام بدهیم زیرا هر کاری که با شتاب انجام بشود، خراب می‌شود. من

هم کارتها را زودتر می‌نویسم و به پست می‌دهم تا به موقع به دست

دوستانم برسد. اگر می‌خواهی، بیا تا با هم برویم.

فریدون: بد نیست. من هم می‌خواهم که چیزهایی بخرم. صبر

کن تا بروم از مادرم اجازه بگیرم و پولم را بردارم و با هم برویم.

هما همراه فریدون به خانه آنها رفت. پس از اینکه فریدون از

مادرش اجازه گرفت و پول برداشت، هر دو برای خرید به راه افتادند.

هما گفت: خوب فریدون، تو چه می خواهی بخری؟

فریدون: راستش را بخواهی، خیال دارم که به دست خودم

برای مادرم چیزی درست کنم. حتماً بیشتر خوشحال می شود.

می خواهم کاغذ رنگی و مقوّا و نوار چسب بخرم تا یک جعبه قشنگ

برای سنجاقهایش درست کنم.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

انجام بدهیم = تمام بکنیم، پایان بدهیم.

شتاب = عَجَله

پرسش :

۱ - هما به کجا می رفت؟

۲ - چندم اسفند هما و فریدون به خرید رفتند؟

۳ - چرا باید وقت کافی برای هر کاری داشت؟

۴ - چرا فریدون فوری همراه هما نرفت؟

۵ - فریدون چه می خواست بخرد؟

تکلیف شب :

یک کارت تبریک عید نوروز تهیه کنید. کارت را در پاکت بگذارید و روی آن نشانی گیرنده و فرستنده را بنویسید و تمبر را در جای خودش بچسبانید.

شب دوم :

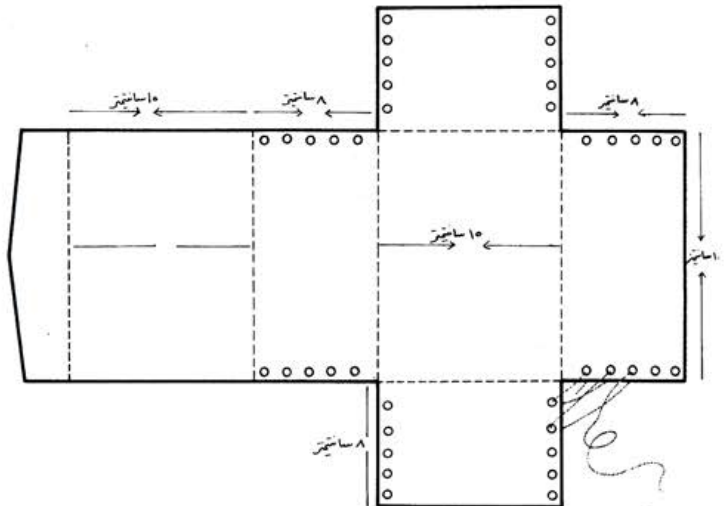
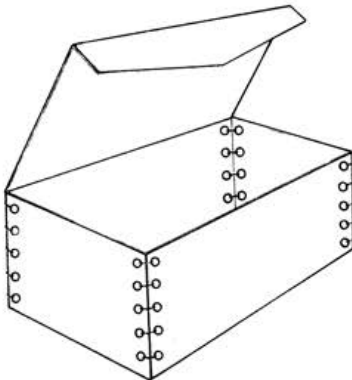
با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
کارت تبریک، کتابفروشی، انجام بدهیم، فرصت، شتاب، عجله، پست، اجازه، حتماً، مقوا، سنجاق، جعبه، خوشحال.

کاردستی :

۱ - مقوایی را مطابق این شکل و به اندازه‌های داده شده ببرید. محل‌های معین شده را سوراخ کنید و خط‌های نقطه چین را تا کنید.

۲ - بر روی دیواره‌ها و در جعبه می‌توانید نقاشی کنید یا عکس‌های زیبا بچسبانید و یا تمام آن را با کاغذ رنگی بپوشانید.

۳ - با ریسمان یا نواری رنگی به ترتیبی که در شکل پایین نشان داده شده است، دیواره‌های جعبه را به هم وصل کنید.



نوروز

۲ - جشن نوروز

هما و فریدون در راه با هم این طور گفتگو می کردند:

هما: ما هر سال نوروز را جشن می گیریم. گندم و عدس سبز می کنیم. مادرم از پانزدهم اسفند شروع به خانه تکانی می کند. اثاث^{*} خانه و اطاقها را تمیز می کند. شیشه ها را پاک می کند. لابد می دانی که سبزه برای هفت سین لازم است. من هفت سین را دوست دارم و همیشه در چیدن آن به مادرم کمک می کنم. غیر از هفت سین که سبزه و سَمَنو و سِنجد و سماق و سیر و سنبل و سرکه است، چیزهای دیگری هم در سفره می گذاریم، مثل نان و سبزی و تخم مرغ رنگ کرده. راستی رنگ تخم مرغ هم باید بخرم، چون که تخم مرغها را من رنگ می کنم.

فریدون: راستی! به من هم یاد بده، دلم می خواهد که این کار

را یاد بگیرم.

هما: الآن که برگشتیم با هم چند تخم مرغ رنگ می کنیم تا

یاد بگیریم.

فریدون: دیگر چه چیز در سفره می گذارید؟

هما: آینه، قرآن، اسپند، شمعیهای رنگی، ماهیهای قرمز در

ظرف بلور پر آب، گل، شیرینی، آجیل و میوه. کار هفت سین را که

تمام کردیم، لباسهای نو را می پوشیم و به انتظار تحویل سال می نشینیم.

همینکه صدای توپ شنیده شد، همه یکدیگر را می بوسیم و سال نو



را به هم تبریک می‌گوییم. شیرینی می‌خوریم. پدر و مادرم به همهٔ اهل خانه عیدی می‌دهند. آن وقت مثل همهٔ مردم به راه می‌افتیم و به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمه و خاله و خویشان دیگر می‌رویم. روز عید خیابانها واقعاً تماشایی است! همهٔ بچه‌ها لباسهای رنگین* پاکیزه پوشیده‌اند، و شاد و خرم با پدر و مادرشان به دید و باز دید می‌روند. راستی که نوروز از همهٔ عیدها دوست داشتنی‌تر است. می‌گویند هزارها سال است که در ایران این روز را جشن می‌گیرند. خوب فریدون، تو روزهای عید را چطور می‌گذرانی؟

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

اثاث = اسباب خانه

انتظار = چشم به راهی.

تحویل سال = نو شدن سال

رنگین = رنگی

پرسش :

- ۱ - خانوادهٔ شما عید را چگونه برگزار می‌کنند؟
- ۲ - مادر شما قبل از عید در خانه چه می‌کند؟
- ۳ - به کارهایی که مادر شما قبل از عید انجام می‌دهد، چه می‌گویند؟
- ۴ - در منزل شما چه چیزهایی بر سفرهٔ هفت سین می‌گذارند؟
- ۵ - چرا پیش از عید مردم در خیابانها به راه می‌افتند؟
- ۶ - آیا نوروز عید جدیدی است؟

تکلیف شب :

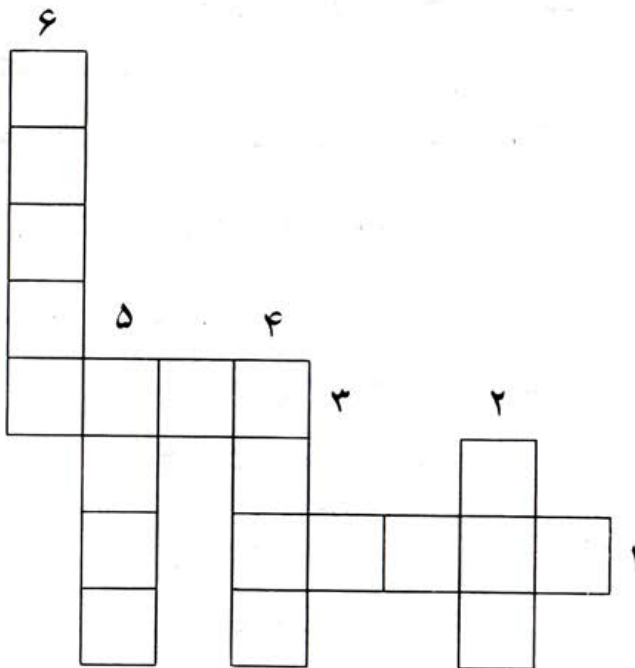
شب اول : هفت کلمهٔ دیگر پیدا کنید که با «س» شروع بشود و با هر یک جمله‌ای بسازید.
به این سؤالها جواب بدهید:

- ۱ - چرا موقع تحویل سال توپ شلیک می‌کنند؟
- ۲ - شما به برادر و خواهر و پدر و مادر خود چه عیدی می‌دهید؟
- ۳ - چه چیز عید نوروز را بیشتر دوست دارید؟

شب دوم:

جدول عید را حل کنید:

- ۱- بزرگترین عید ایرانیها است.
- ۲- در موقع تحویل سال چه، شلیک می کنند؟
- ۳- گلی است که برای هفت سین لازم است.
- ۴- یکی از چیزهای هفت سین.
- ۵- پرنده‌ای که بیشتر در بهار می خواند و گل دوست دارد.
- ۶- به نو شدن سال می گویند.



نوروز

۳ - عید فریدون

فریدون - پدر و مادر من بیشتر میل دارند که به سفر برویم. من هم سفر را دوست دارم، به خصوص اگر باترن باشد، زیرا هم تندمی رود و هم اگر خسته بشویم می‌توانیم در راهروهای آن به آسانی قدم بزنیم.

هما: معمولاً به کجا می‌روید؟

فریدون - گاهی به شیراز می‌رویم، گاهی به اصفهان، و گاهی هم به اهواز و آبادان می‌رویم. پارسال به مازندران رفتیم. هر یک از این جاها یک جور قشنگی دارد.

هما - امسال به کجا می‌روی؟

فریدون - امسال برای دیدن عمویم که کارمند شرکت نفت است به آبادان می‌رویم. عمویم تنهاست و در خانه خوب و راحتی زندگی می‌کند. از ما دعوت کرده است که عید را با او باشیم.

هما گفت: نشانی خانه عمویت را بده، شاید کارت تبریکی هم

برای تو بفرستم.

در این موقع هما و فریدون به مغازه کتابفروشی رسیدند. وارد شدند و هر چه لازم داشتند خریدند و برگشتند.

هما گفت: راستی فریدون، اگر چند تگه پارچه گلدار داشته باشیم، با آنها هم می‌توانیم روی تخم مرغها را گل بیندازیم.

فریدون گفت: مادر من تگه پارچه‌های قشنگی دارد، الان می‌روم چند تگه از آنها را می‌آورم.

هما گفت: فقط یادت باشد که پارچه‌ها باید رنگ پس بدهد.

پرسش:

- ۱ - چرا پدر و مادر فریدون بیشتر میل داشتند که در تعطیلات عید به سفر بروند؟
- ۲ - مقصود هما از اینکه پرسید «معمولاً به کجا می‌روید؟» چه بود؟
- ۳ - فریدون دوست داشت که با چه وسیله‌ای سفر کند؟

۴ - عمومی فریدون در کجا کار می کند؟

۵ - چه کسی از پدر و مادر فریدون دعوت کرده بود که
به آبادان بروند؟

۶ - هما نشانی خانه عمومی فریدون را برای چه
می خواست؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه ها از یک خانواده هستند:

خصوصی، مخصوصاً، به خصوص.

معمول، معمولی، معمولاً.

راحت، راحتی، استراحت.

انتظار، منتظر، نظر، منظور.

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

شب اول :

مخصوصاً، مخصوص، معمولی، معمولاً، راحت،

استراحت، منتظر، نظر.

به این سؤالها جواب بدهید:

شب دوم :

- ۱- با چه وسیله‌هایی می‌شود مسافرت کرد؟
- ۲- شما تا به حال کدام یک از وسایل مسافرت را دیده‌اید؟
- ۳- چه وسیله‌ای از همه تندتر می‌رود؟
- ۴- به نظر شما سفر کردن امروز آسانتر است یا در زمان قدیم؟
- ۵- آیا شما تا به حال سفر کرده‌اید؟
- ۶- برای ترن سوار شدن به کجا باید رفت؟
- ۷- برای هواپیما سوار شدن به کجا باید رفت؟

تخم مرغ رنگ کردن

فریدون با پارچه‌ها برگشت. دید که هما تخم مرغها را در آب جوش انداخته است تا بپزد. فریدون به دستور هما گردِ قرمز و آبی را در ظرفهای جدا، در آب گرم حل کرد. هما هم تخم مرغها را در رنگها انداخت، به طوری که رنگ همه تخم مرغها را پوشاند و بعد گفت: بیا، تا این تخم مرغها خوب رنگ بگیرد، تخم مرغهای دیگر را درست کنیم. نقاشی‌ها با تو و رنگ کردن با پارچه با من.



فریدون جعبه رنگ را آورد، پارچه‌ای روی زانوی خود
انداخت، آستینها را بالا زد و مشغول نقاشی شد.

هما کیسه‌های کوچکی به اندازه تخم مرغ از پارچه گلدار
دوخت. تخم مرغهای پخته را خشک کرد و در آنها گذاشت و سر
کیسه‌ها را با نخ بست. مواظب بود که روی پارچه به تخم مرغ
باشد. پس از اینکه چند تخم مرغ را در کیسه‌های پارچه‌ای گذاشت،
آنها را دوباره آهسته در آب جوش انداخت و گذاشت تا خوب رنگ
بگیرد. بعد به سراغ تخم مرغهای اول رفت. قاشقی برداشت و آهسته
آنها را بیرون آورد، بر روی روزنامه‌ای گذاشت تا خشک بشود.

فریدون به آنها نگاهی انداخت و گفت: چه رنگهای قشنگی!

کار اینها دیگر تمام شده است؟

هما - نه، یک کار دیگر باقی است. وقتی که همه تخم مرغها

حاضر شد، می‌بینی که چه می‌کنیم. راستی فریدون تو چه کرده‌ای؟

فریدون - یکی را تمام کردم. بین چطور است.

هما - به به، چه گل قشنگی کشیده‌ای! نمی‌دانستم که تو این قدر

خوب نقاشی می‌کنی!

فریدون با خوشحالی به نقاشی تخم مرغ دیگر مشغول شد. هما

هم از تماشای کار او لذت می‌برد.

بعد از چند دقیقه کار فریدون تمام شد. هر دو با هم به سراغ

تخم مرغهایی که در کیسه بود، رفتند. آنها را بیرون آوردند. آهسته

نخهای سر کیسه‌ها را باز کردند. سه تخم مرغ زیبا را از کیسه‌ها بیرون

آوردند. رنگهای پارچه‌ها به هم مخلوط شده بود و نقش تازه‌ای بر*

تخم مرغ انداخته بود.

کار رنگ کردن تخم مرغها تمام شد. بعد از آن روی تخم مرغها

را با دستمال چربی برق انداختند، اما تخم مرغهای نقاشی شده را

چرب نکردند تا رنگشان خراب نشود.

هما تخم مرغها را تقسیم کرد و سه تا به فریدون داد. فریدون

با خوشحالی آنها را به خانه برد تا به مادرش نشان بدهد.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بر = روی

مخلوط = درهم، آمیخته.

نقش = نقشه، تصویر.

پرسش :

- ۱ - چه کسی رنگ خریده بود؟
- ۲ - برای رنگ کردن تخم مرغها چند رنگ داشتند؟
- ۳ - چه کسی پارچه آورد؟
- ۴ - پارچه را برای چه لازم داشتند؟
- ۵ - چه کسی نقاشی می کرد؟
- ۶ - چرا تخم مرغهای رنگی را پس از در آوردن از آب رنگ، روی روزنامه گذاشتند؟
- ۷ - پس از اینکه تخم مرغها حاضر شد، هما چه کرد؟

تکلیف شب :

به این سؤاها جواب بدهید:

شب اول :

- ۱ - چرا لازم بود که آب رنگ روی تمام تخم مرغها را بگیرد؟

- ۲ - چرا تخم مرغها را با قاشق از آب در آوردند؟
- ۳ - چرا فریدون پیش از اینکه نقاشی کند، پارچه‌ای روی پایش انداخت؟
- ۴ - از کجا می‌توان فهمید که فریدون خوب نقاشی می‌کرد؟
- ۵ - چرا هما از تماشای کار فریدون لذت می‌برد؟
- ۶ - تخم مرغهایی که از کیسه بیرون آمده بود، از چه چیز نقش گرفته بود؟
- ۷ - چرا تخم مرغهای نقاشی شده را چرب نکردند؟
- ۸ - چه کسی تخم مرغها را تقسیم کرد؟
- ۹ - فریدون چند تخم مرغ به خانه برد؟
- شب دوم :
- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:
دستور، حل کرد، طوری، کیسه، نقاش، مخلوط کرد،
براق، تقسیم، سراغ، مشغول.

سیزده به در

۱- پرویز و داریوش

— خدا کند که فردا هوا خوب باشد.

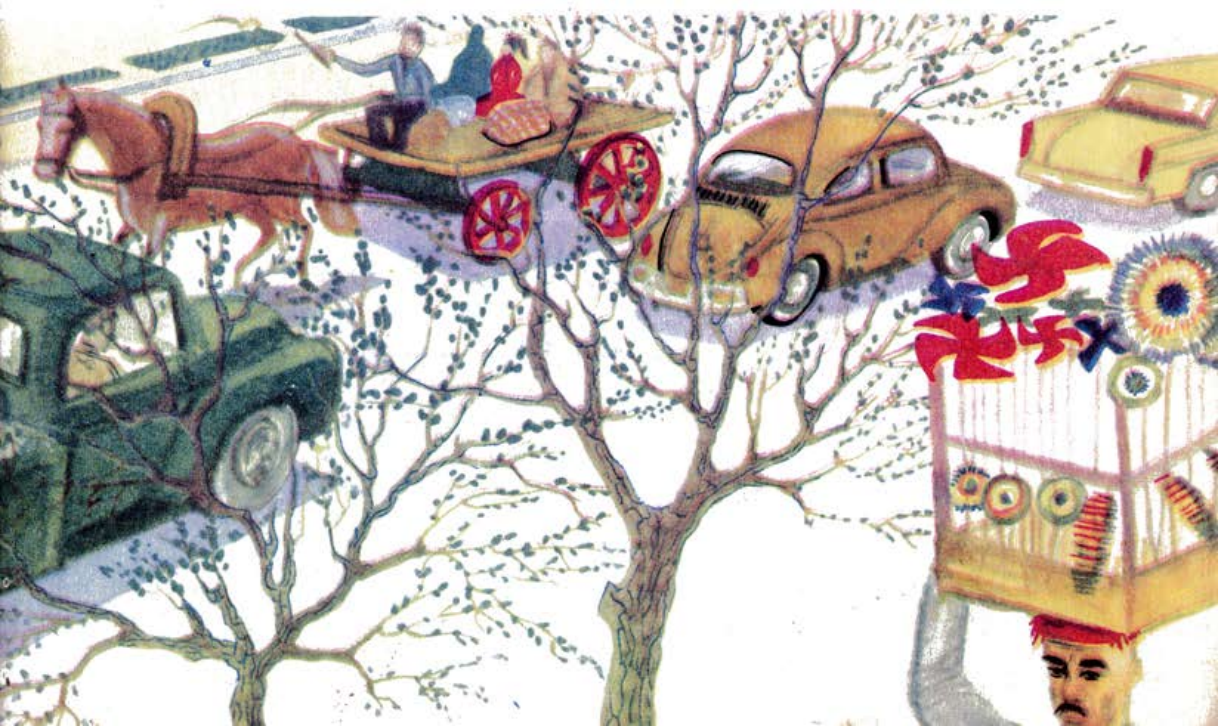
— راست می‌گویی. اگر باران بیاید به مردم خوش نمی‌گذرد.

البته کسانی که باغی دارند راحتند. اما آنها که به کنار رودخانه‌ها

یا به دشتهای می‌روند، از باران ناراحت می‌شوند.

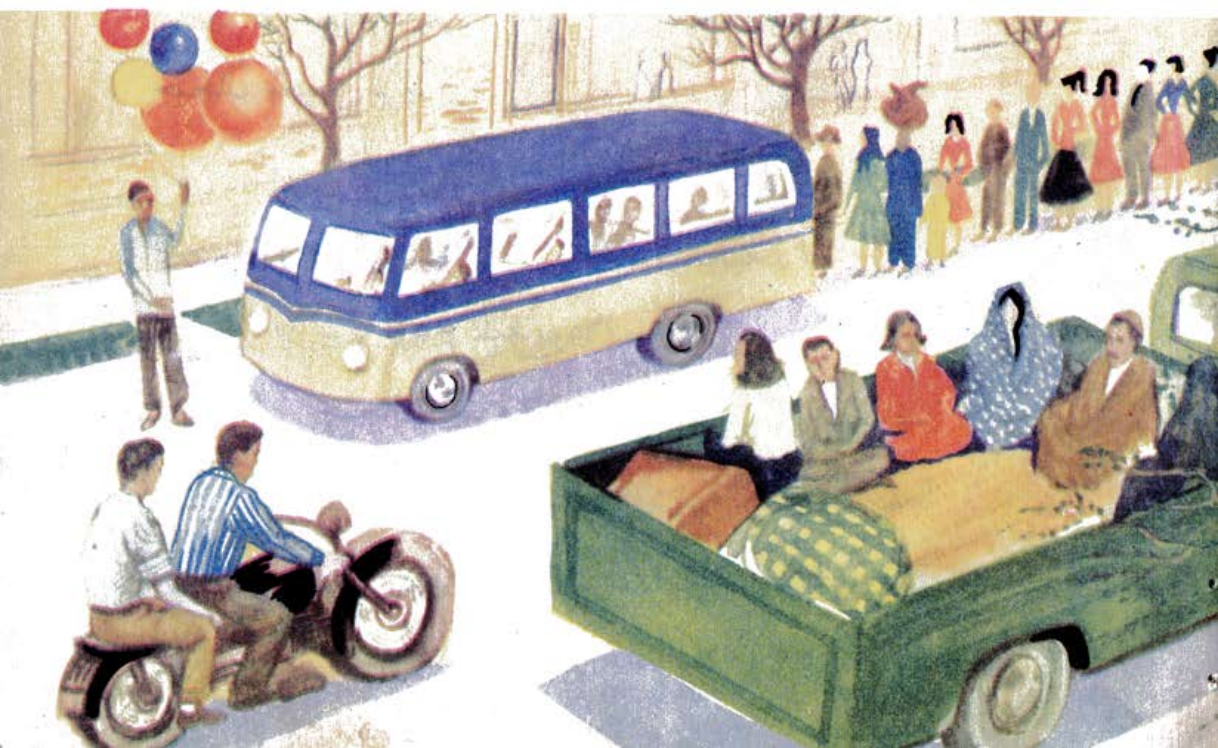
— امشب که هوا بد نیست، بینیم فردا چه می‌شود.

پرویز و داریوش پس از این گفتگو از هم جداحافظی کردند.



رفتند که زودتر بخواهند تا صبح زودتر بیدار بشوند. این دو، پسر خاله بودند و خانه هاشان به هم نزدیک بود و خانواده هاشان با هم به سیزده به در می رفتند.

روز سیزده فروردین. پرویز و داریوش صبح زود بیدار شدند. هوا صاف و آفتابی بود. با خوشحالی دست و رو را شستند. لباسهای راحت پوشیدند. بعد از خوردن صبحانه سبزه های را که برای عید سبز کرده بودند، در جوی آب انداختند. جوی پر از سبزه بود. همه همسایه ها سبزه ها را در آب انداخته بودند. این هم رسمی است.



پرویز و داریوش توپهای بازی را حاضر کردند. بعد به کمک مادرانشان رفتند. غذاها پخته بود و در قابلمه‌ها کشیده شده بود. قابلمه‌ها و پشقاب و قاشق و چنگال و کارد و سماور و استکان و همهٔ اسبابهای لازم دیگر را بستند. همه چیز حاضر شد. دسته جمعی به راه افتادند.

خیابانهای شهر از مردم پُر بود. همه از خانه‌ها بیرون آمده بودند. همه بسته‌ای در دست داشتند. همه حرف می‌زدند، همه شاد بودند. اتوبوسها، ماشینهای شخصی، تاکسیها همه در حرکت بودند. جنجال عجیبی بر پا بود.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

برپا بود = بلند بود.

جنجال = سر و صدا

پرسش :

۱ - سیزده به در چندم فروردین است؟

۲ - سبزه‌های عید را کجا می‌ریزند؟

۳ - پرویز و داریوش برای بازی با خود چه بردند؟

۴ - پرویز و داریوش در چه کاری به مادرشان کمک می‌کردند؟

۵ - غذاهای پخته را چطور بردند؟

۶ - لباس گردش پرویز و داریوش چطور بود؟

تکلیف شب :

به این سؤالها جواب به دهید:

شب اول :

۱ - بچه‌ها از خدا چه خواستند؟

۲ - پرویز و داریوش چرا خوشحال بودند؟

۳ - چرا جوی پر از سبزه بود؟

۴ - اگر روز «سیزده بدر» باران بیاید چه می‌شود؟

۵ - جنجال خیابانها از چه بود؟

اسم پنج وسیله را که برای غذا خوردن لازم است

شب دوم :

بنویسید و فایده هر یک را بگویید.

اسم پنج اسباب بازی را بنویسید که با آنها بتوان بازی

گروهی کرد و بگویید که با هر یک چگونه بازی می‌کنند.

سمیزده به در

۲ - بیرون شهر

بیرون شهر شلوغتر بود. مردم دسته دسته روی سبزه‌ها نشسته بودند. سبزه‌های بهاری زیر آفتاب می‌درخشید. بچه‌ها با لباسهای رنگی روی سبزه‌ها مثل گل‌های رنگارنگ بودند، اما گل‌هایی که می‌دویدند، بازی می‌کردند، تاب می‌خوردند. رادیو آهنگ نشاط انگیز می‌نواخت. بچه‌ها می‌خندیدند، دست می‌زدند، می‌چرخیدند، می‌رقصیدند.

خانواده‌های پرویز و داریوش هم گوشه‌ای را انتخاب کردند. اسباب‌ها را به زمین گذاشتند و فرش پهن کردند. پدر و مادرها دور هم نشستند. بچه‌ها هم مشغول بازی شدند. وقت ناهار، همه سفره‌ها را پهن کردند. هر کسی غذایی آورده بود. به همین جهت غذاها فراوان و مختلف بود. همه بیش از همیشه خوردند و پس از آن کمی استراحت کردند.



کم کم ابر سفیدی در آسمان آبی پیدا شد. مردم دسته دسته به گردش و پیاده روی پرداختند. زیر درختهای پر شکوفه عکس می‌انداختند. شعرهای دسته جمعی می‌خواندند. صدای خنده از همه طرف شنیده می‌شد. ناگهان صداهای تازه‌ای به این صداها اضافه شد. همه سرها به طرف آسمان بلند شد. ابر سفید تیره‌تر شده بود، برق می‌زد و غرّش رعد شنیده می‌شد. همه به عجله اسبابها را جمع کردند. طولی نکشید که باران تندی شروع شد صدای رعد هر آن بلندتر می‌شد. دانه‌های درشت باران به تگرگ سفید زیبایی تبدیل شد. بچه‌های کوچک دامان مادرها را گرفته بودند. این رگبار چند دقیقه بیشتر طول نکشید. رنگین کمان زیبایی در آسمان آبی نمایان گشت و آفتاب درخشان دوباره همه جا را گرفت. مردم از نو به گردش و تفریح پرداختند و تا غروب آفتاب همه خوش و شاد بودند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

تبدیل شد = تغییر پیدا کرد.

تیره = سیاه

رگبار = باران تند

رنگین کمان = فوسِ قُزَح .

نشاط انگیز = شاد کننده .

هر آن = هر لحظه .

پرسش :

۱ - در روز سیزده، فرق بیرون شهر و داخل شهر چه بود؟

۲ - خانواده‌های پرویز و داریوش روز سیزده چه کردند؟

۳ - چرا در روز سیزده بیش از روزهای دیگر غذا خورده

می‌شود؟

۴ - پس از خوردن غذا مردم چه کردند؟

۵ - ابر، اول چه رنگ بود و بعد چه رنگ شد؟

۶ - چرا مردم همه به آسمان نگاه کردند؟

۷ - باران تند را چه می‌گویند؟

۸ - باران آهسته و ریز بیشتر طول می‌کشد یا باران درشت

و تند؟

به این نکته‌ها توجه کنید :

۱ - این کلمه‌ها یک معنی دارند:

شادی، خوشحالی - نمایان، پیدا، معلوم.

۲ - این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:

درخشیدن، درخشان، درخشنده - رنگ، رنگین، رنگی.

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید: شادی،

شب اول :

خوشحالی، نمایان، پیدا، معلوم، درخشید، درخشان،

رنگ، رنگی.

از روی آن قسمت از درس که مربوط به شروع باران

شب دوم :

و منظره رگبار است، یک بار بنویسید.

شرط هوشنگ

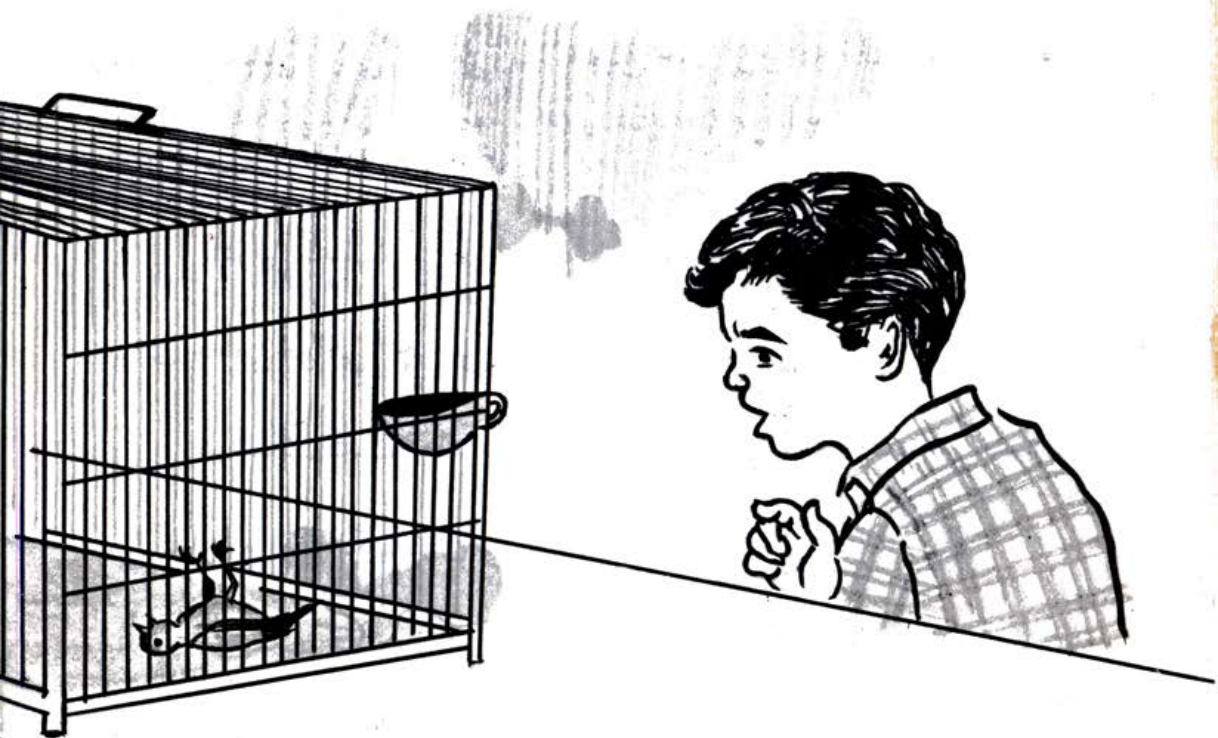
در یک روز بهاری، هوشنگ از کنار پنجره گنجشکهای زیبا را تماشا می کرد. گنجشکها لا به لای بوته های گل می چرخیدند، می پریدند، دانه پیدا می کردند. ناگهان یکی از آنها از پنجره باز وارد اطاق هوشنگ شد. هوشنگ فوری پنجره را بست و به زحمت گنجشک را گرفت و پیش مادرش بُرد و گفت: شکار مرا ببینید. ولی بیچاره قلبش خیلی تند می زند. همین حالا او را در قفس می گذارم و برایش دانه و آب می آورم.

مادرش گفت: من از این بازی خوشم نمی آید. تو گنجشک برای چه می خواهی؟ چرا می خواهی او را اذیت کنی؟
هوشنگ گفت: مادر، من او را اذیت نمی کنم. فقط در قفس می گذارم و از او نگهداری می کنم.

هوشنگ دو روز از گنجشک پرستاری کرد، ولی روز سوم فراموش کرد که به او آب و دانه بدهد.

مادرش گفت: ببین هوشنگ، تو امروز به این حیوان نه دانه
داده‌ای و نه آب. بهتر است که قفس را به حیاط ببری و در آن را باز
کنی و گنجشک را آزاد کنی.

هوشنگ گفت: نه، من این گنجشک را خیلی دوست دارم.
حالا قفسش را پاک می‌کنم و دانه و آب هم برایش می‌گذارم. در



قفس را باز کرد. همینکه هوشنگ از جلو، قفس کنار رفت، گنجشک پَر زد و بیرون آمد و به سرعت به طرف پنجره رفت، ولی شیشه را ندید و به شدت به شیشه خورد و روی درگاه افتاد. هوشنگ دوید، او را آرام بلند کرد و در قفس گذاشت و از پهلوی قفس حرکت نکرد. آن شب را به سختی گذراند. صبح که به سراغ گنجشک آمد بیچاره به پشت افتاده بود. هوشنگ مدت‌ها در باره این پیشامد فکر کرد و با خودش شرطی کرد.

پرسش:

- ۱- هوشنگ از کنار پنجره چه چیز را تماشا می کرد؟
- ۲- گنجشک چگونه وارد اطاق شد؟
- ۳- شکار هوشنگ چه بود؟
- ۴- آیا مادر هوشنگ با نگهداشتن گنجشک موافق بود؟
چرا؟
- ۵- چرا هوشنگ به گنجشک آب و دانه نداد؟
- ۶- هوشنگ چه اشتباهی کرده بود؟

۷- چرا هوشنگ از پهلوی قفس حرکت نکرد؟

۸- هوشنگ چه شرطی کرد؟

۹- هوشنگ چه کارهایی می‌توانست بکند که گنجشک

نمیرد؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه‌ها یک معنی دارند : آزار ، اذیت -- پنهان، نهان

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید :

شب اول :

شرط، پنجره، زحمت، بیچاره، قفس، اذیت، آزار،

حیوان، خیاط، آزاد، پیشامد، شیشه.

جواب پرسشها را بنویسید.

شب دوم :

چوپان دروغگو

چوپانی گاهگاه* بی سبب* فریاد می کرد: گرگ آمد! گرگ آمد!

مردم برای نجات چوپان و گوسفندان به سوی او می دویدند. اما چوپان می خندید و مردم می فهمیدند که دروغ گفته است.

از قضا* روزی گرگی به گله* زد. چوپان فریاد کرد و کمک

خواست. مردم گمان کردند* که باز دروغ می گوید. هر چه فریاد زد

هیچ کس به کمک او نرفت. چوپان دروغگو تنها ماند و گرگ گوسفندان او را درید*.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

از قضا = اتفاقاً

به گله زد = به گله حمله کرد

بی سبب = بی علت

درید = پاره کرد

گاهگاه = گاهی

گمان کردند = خیال کردند

پرسش :

- ۱- دروغ چوپان چه بود؟
- ۲- چرا چوپان گاهی بدون دلیل فریاد می زد؟
- ۳- چرا مردم دیگر به فریاد او اعتنا نکردند؟
- ۴- به نظر شما وقتی که گرگ چندگوسفند چوپان را درید، چوپان ضرر کرد یا نه؟

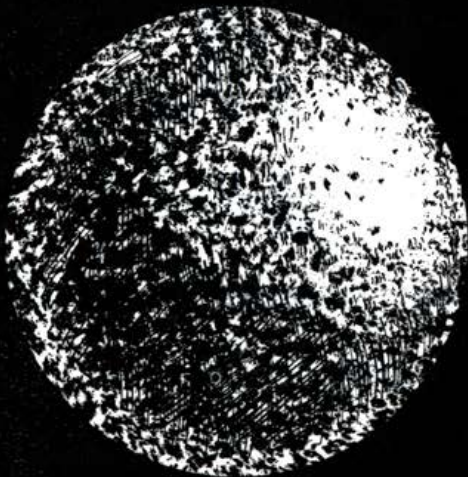
تکلیف شب :

- داستانی بنویسید که از آن بشود نتیجه ای شبیه به
نتیجه داستان «چوپان دروغگو» گرفت.
- داستان چوپان دروغگو را در چند تصویر بکشید و
زیر هر یک شرح آن را بنویسید.
- شب اول :
- شب دوم :

شمع و نارنج

روزی پرویز خوشحال از مدرسه برگشت. دست و رویش را شست. وقتی که عصرانه می خورد به خواهرش گفت: مینو جان، امروز در مدرسه کار با مزه های یاد گرفتم. گرزود چایت را بخوری، به تو هم یاد می دهم.

مینو زود چایش را تمام کرد و پیش پرویز رفت. پرویز یک شمع و یک نارنج آورده بود. شمع را روشن کرد و سنجاقی به نارنج فرو کرد و به سر آن ریسمانی بست. چراغ را خاموش کرد. سر ریسمان



را به دست گرفت و نارنج را چرخ داد. نور شمع نارنج را روشن می کرد. آن گاه پرویز، در حالی که ریسمان را در دست داشت و نارنج می چرخید، دست خود را آهسته به دور شمع گرداند و گفت: مینو، خوب به این نارنج نگاه کن و بگو که چه می بینی؟

مینو دقت کرد و گفت: فقط آن طرف نارنج که رو به شمع است روشن است و طرف دیگر آن تاریک است.

پرویز خندید و گفت: آفرین! خوب فهمیدی، درس ما این بود: همان طور که این نارنج به دور خود و به دور شمع می گردد، زمین هم که ما روی آن زندگی می کنیم، هم به دور خود می چرخد و هم به دور خورشید. کره زمین در حال چرخیدن به دور خود، یک طرفش که رو به خورشید قرار می گیرد روشن است یعنی روز است. مینو - پس آن طرف تاریک هم شب است! چه درس خوبی بود! من تا به حال خیال می کردم که خورشید شبها به پشت کوه می رود و می خوابد.

کلمه تازه :

ریسمان = نخ کلفت

پرسش :

- ۱- چرا پرویز خوشحال بود؟
- ۲- مینو بزرگتر بود یا پرویز؟
- ۳- پرویز چه چیزهایی حاضر کرده بود؟
- ۴- چرا پرویز چراغ را خاموش کرد؟
- ۵- چرا می گویند که کره زمین شبیه نارنج است؟
- ۶- در مثالی که پرویز برای مینو زد، شمع به جای چه چیز بود؟
- ۷- چرا مینو از این درس خوشش آمده بود؟
- ۸- آیا خورشید حرکت می کند؟ از کجا فهمیدید؟

تکلیف شب :

به این سوآلها جواب بدهید :

شب اول :

- ۱- به غذایی که صبح می خوریم چه می گوئیم؟
- ۲- به غذایی که ظهر می خوریم چه می گوئیم؟
- ۳- به غذایی که عصر می خوریم چه می گوئیم؟

۴- به غذایی که شب می خوریم چه می گوئیم؟
۵- زمین اگر به دور خودش بچرخد، به نظر شما چه می شود؟

۶- غروب به چه موقع می گویند؟
۷- در موقع غروب، خورشید چه رنگی می شود؟
به این سؤاها جواب بدهید:

شب دوم:

۱- پرویز می خواست که با نارنج چه چیز را نشان بدهد؟

۲- چرا پرویز نارنج را می چرخاند؟

۳- به جای نارنج چه چیز دیگری می شد به کار برد؟

۴- چرا پرویز شمع را تکان نمی داد؟

۵- چرا در روز ما ستارگان را نمی بینیم؟

۶- غروب به چه موقع می گویند؟

۷- در موقع غروب، خورشید چه رنگی می شود؟

مشرق و مغرب

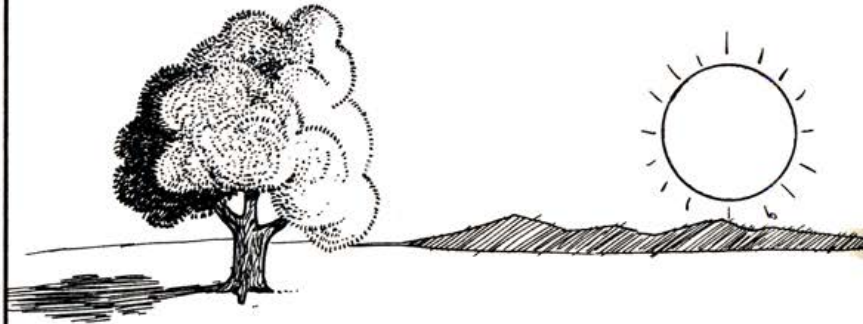
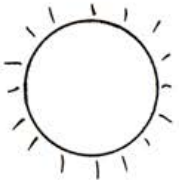
صبح، خورشید از مشرق برمی آید. پرندگان بیدار می شوند.

خروسها می خوانند. خورشید آهسته آهسته بالا می آید. هوا روشن

می شود. رنگها کم کم معلوم می شود. هر چه خورشید در آسمان بالاتر

بیاید، هوا گرمتر و سایه ها کوتاهتر می شود. خورشید که به وسط آسمان

رسید، ظهر است. ظهر هوا از هر وقت دیگر گرمتر و سایه ها از وقتیهای



دیگر کوتاه‌تر است. بعد از ظهر، خورشید رو به مغرب می‌رود. سایه‌ها دوباره بلندتر می‌شود. وقت غروب چنین به نظر می‌رسد که خورشید در مغرب فرو می‌رود. هوا کم‌کم تاریک می‌شود. پرنده‌گان می‌خوابند. رنگها دیگر دیده نمی‌شوند. شب می‌شود.

ترکیب تازه :

برمی‌آید = بالا می‌آید، طلوع می‌کند.

پرسش :

- ۱ - خورشید از کدام طرف طلوع می‌کند؟
- ۲ - خورشید در کدام طرف غروب می‌کند؟
- ۳ - آیا در تاریکی رنگها را می‌توان دید؟
- ۴ - در چه وقت روز هوا گرم‌تر است؟
- ۵ - در چه وقت روز سایه‌ها کوتاه‌تر است؟
- ۶ - پیش از ظهر، سایه به کدام طرف می‌افتد؟
- ۷ - بعد از ظهر، سایه به کدام طرف می‌افتد؟
- ۸ - آیا در تاریکی هم سایه وجود دارد؟

۹- پرندگان کی بیدار می شوند و کی می خوابند؟

۱۰- سحر، خورشید در مغرب است یا مشرق؟

تکلیف شب :

از روی درس یک بار بنویسید و زیر این کلمه ها و شب اول :

ترکیبها خط قرمز بکشید :

مشرق، مغرب، صبح، برمی آید، آهسته، معلوم، وسط،

ظهر، غروب، فرو می رود.

جواب پرسشهای این درس را بنویسید . شب دوم :

جوجه نافرمان*

گفت با جوجه مُرغکی هُشیار*
 گربه را بین که دُمِ عَلم کرده
 که ز پهلوی من مرو به کنار
 گوشهاتیز و پشت خم کرده
 تا کله چرخ داده ای خورَدَت
 چشم خود تا به هم زنی بر دَت
 جوجه گفتا که مادرم ترسوست
 به خیالش که گربه هم لولوست
 فکر آزار جوجه هرگز نیست
 گربه حیوان خوش خط و خالیست*
 آمدش آنچه کُفته بود به سر
 سه قَدَم دور تر شد از مادر
 گلومی جوجه را به دندان خُست*
 گربه ناگاه از کمین بر جُست
 مرغ بیچاره در پیش افتاد
 برگزفش به چنگ و رفت چو باد
 ناله ما کرد و زد بسی پروبال
 گربه از پیش و مرغ از دنبال
 ناله مادرش ندارد سوَد
 لیک چون گربه جوجه را بر بُود

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بسی = بسیار، خیلی

خست = زخم کرد

خوش خط و خال = زیبا

سود = فایده

کُله = کلاه

کمین = جایی که به انتظار شکار در آن مخفی می شوید.

لیک = ولی، لیکن

مرو = نرو

نافرمان = حرف نشنو

ناگاه = ناگهاز

هشیار = عاقل

پرسش :

۱ - مرغ به جوجه چه گفت؟

۲ - مرغ از کجا دانست که گربه خیال گرفتن جوجه را

دارد؟

۳ - جوجه پسر خود چه گفت؟

۴ - چرا جوجه خیال می‌کرد که گربه او را نخواهد گرفت؟

۵ - آیا هر که خوش لباس و زیبا است، حتماً آدم خوبی هم هست؟

۶ - گربه گلوی جوجه را چه کرد؟

۷ - چرا مرغ به دنبال گربه می‌دوید؟

۸ - به نظر شما مرغ جوجه‌اش را از گربه پس می‌گیرد؟

تکلیف شب :

از روی درس یک بار با دقت بنویسید و شعر را حفظ کنید. شب اول :

داستان «جوجه نافرمان» را بنویسید و کلمه‌های شب دوم :

تازه‌ای را که یاد گرفته‌اید، در نوشتن آن به کار ببرید.

مرغابی و لاکپشت

دو مرغابی وحشی و لاکپشتی مدّتها در آبگیری زندگی می کردند و هر سه با هم دوست شده بودند. اتفاقاً آب آبگیر بسیار کم شد، چنانکه مرغابیها دیگر نتوانستند آنجا بمانند. تصمیم گرفتند که به جای پُر آبتری بروند. برای خدا حافظی پیش لاکپشت رفتند.

لاکپشت بسیار آندوهگین* شد و گفت: من هم از کمی آب در رنجم* و هم دوری شما برای من سخت است. پس شما که دوست من هستید فکری بکنید و مرا هم با خود ببرید.

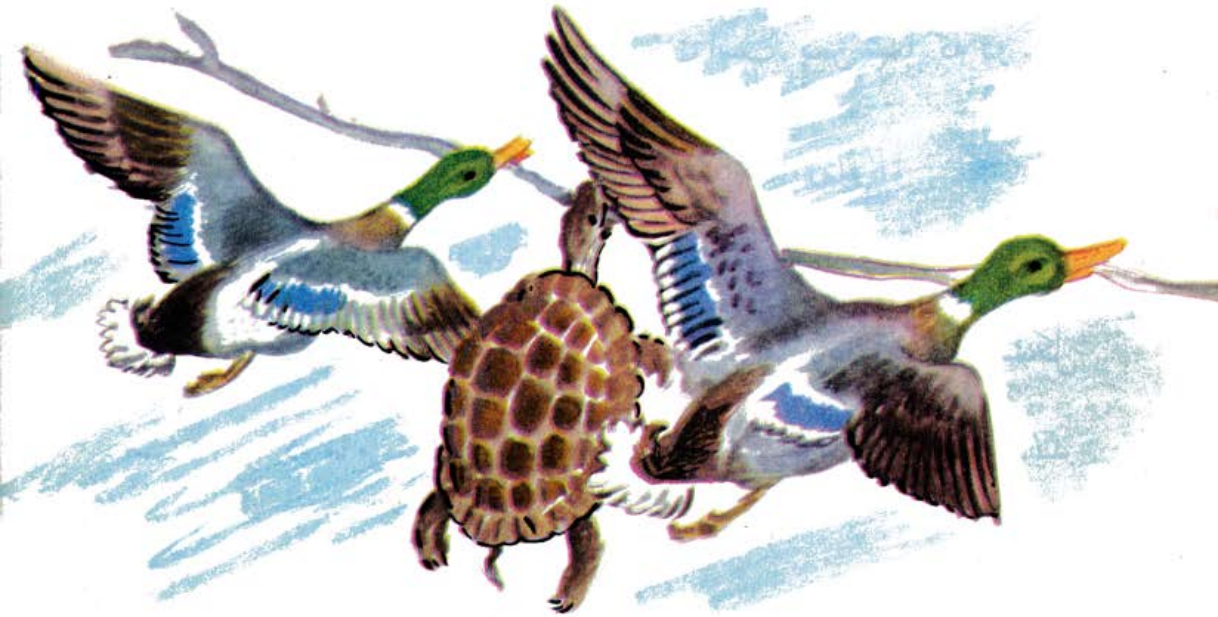
مرغابیها جواب دادند: ما نیز از دوری تو بسیار غمگین می شویم و هر جا که برویم بی تو به ما خوش نمی گذرد. اما بردن تو بسیار مشکل است، زیرا که ما می توانیم پرواز کنیم و تو نمی توانی. پس چه باید کرد؟

مدّتی فکر کردند، پس از آن گفتند: ترا می بریم به شرط آنکه

قول بدهی که هر چه گفتیم بپذیری*.

لاکپشت پذیرفت. مرغابیها چوبی آوردند و به او گفتند: ما دو سر چوب را می گیریم و تو باید میان آن را با دهانت بگیری. به این ترتیب هر سه پرواز خواهیم کرد. اما باید مواظب باشی که هر قدر مردم به ما خندیدند، دهانت را باز نکنی و جواب ندهی.

لاکپشت گفت: هر چه بگوئید می پذیرم.



مرغابیهها به پرواز در آمدند و لاکپشت را هم با خود بردند.
وقتی که به بالای شهر رسیدند، ناگهان چشم مردم به آنها افتاد. همه
آنها را به هم نشان دادند و گفتند: لاکپشت را ببینید که هوس
پرواز کرده است!

لاکپشت ساعتی خاموش* ماند. اما وقتی که دید گفتگو و غوغای*
مردم تمام نمی شود بیطقت* شد و فریاد زد:

«تا کور شود هر آن* که نتواند دید!»

دهان گشودن* همان بود و از بالا به زمین افتادن همان.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

اندوهگین = غصه دار، غمگین

بپذیری = قبول بکنی

بیطقت = بیتاب

خاموش ماند = ساکت ماند

در رنجم = در زحمت هستم

غوغا = سر و صدا
گشودن = باز کردن
هر آن که = هر کس که

پرسش:

- ۱ - که در آبگیر زندگی می کرد؟
- ۲ - چرا مرغابیها دیگر نتوانستند در آبگیر بمانند؟
- ۳ - وقتی که مرغابیها از لاکپشت خدا حافظی می کردند،
او چه گفت؟
- ۴ - چرا بردن لاکپشت برای مرغابیها کار مشکلی بود؟
- ۵ - عاقبت لاکپشت را چگونه بردند؟
- ۶ - لاکپشت به مرغابیها چه قولی داد؟
- ۷ - چرا پرواز این سه دوست برای مردم عجیب و تماشایی
بود؟
- ۸ - مردم در باره لاکپشت چه می گفتند؟
- ۹ - چه شد که لاکپشت دهانش را باز کرد؟
- ۱۰ - افتادن لاکپشت تقصیر مردم بود یا تقصیر خودش؟

به این نکته توجه کنید :

این کلمه‌ها یک معنی دارند: اندوه، غم، غصه.

باز کردن، گشودن.

وقت، زمان.

تکلیف شب :

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

شب اول :

اندوهگین، غم، غصه، اتفاقاً، شرط، مواظب، آسمان،

هوس، ساعت، خاموش بود، غوغا، بیطاقت.

جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید.

شب دوم :

۱ - لاکپشت در جواب خدا حافظی مرغابیها چه گفت؟

۲ - پس از اینکه لاکپشت قبول کرد که هر چه مرغابیها

بگویند بپذیرد، مرغابیها چه کردند؟

۳ - وقتی که مردم لاکپشت را مسخره کردند، او چه

کرد؟

پروبال

منوچهر و مهرداد روی پله‌ها نشسته بودند و با دقت به آسمان نگاه می‌کردند. یک دسته کبوتر سفید می‌پریدند، چرخ می‌زدند، بر می‌گشتند، بر بام می‌نشستند و دوباره پرواز می‌کردند.

منوچهر گفت: هیچ فکر کرده‌ای که هر چه می‌پرد بال دارد.

مهرداد گفت: بله. برای همین است که پرنندگان بالهای قوی

دارند ولی پاهایشان ضعیف است.

منوچهر گفت: روزی به گردش

رفته بودیم. قوش* بزرگی را دیدیم

که بالهای قوی و پُر پَرَش را باز

کرده بود و به آرامی در آسمان دور

می‌زد. ناگهان به سرعت پایین آمد

و از زمین خرگوشی را شکار کرد و





دو باره به آسمان رفت.

مهر داد گفت: شنیده‌ام که قرقی* هم در موقع پرواز همیشه پایین را نگاه می‌کند و همینکه جوجه یا پرنده کوچکی را دید فوری آن را شکار می‌کند. راستی تو سنجاقک* دیده‌ای؟ بالهای نازک و ظریفی دارد. نمی‌دانی که با این بالهای ظریف، به چه سرعتی می‌پرد!

منوچهر گفت: راست می‌گویی، بال سنجاقک خیلی ظریف است و پریدن سنجاقک روی نهر آب تماشایی است. اما به نظر من بال هیچ حیوانی به زیبایی بال پروانه‌ها نیست. بال پروانه از گل هم رنگینتر است.

مهر داد گفت: چقدر دلم می‌خواست که من هم بال و پر داشتم و در آسمان می‌پریدم.

منوچهر به خنده گفت: چون کسان دیگری هم مثل تو آرزوی پرواز داشتند، هواپیما را اختراع کردند. شاید روزی بتوانند که بالهای یکنفره هم درست کنند.

منوچهر و مهر داد مدت‌ها در باره آرزوی پرواز گفتگو کردند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

سنگاقک = حشره کوچکی است که بالهای ظریفی دارد .

قرقی = نوعی پرنده شکاری است

قوش = پرنده بزرگی است که حیوانها کوچک را شکار

می کند.

نهر = جوی پهن

پرسش :

۱ - منوچهر و مهرداد در آسمان چه دیدند؟

۲ - هر چه بخواهد بپرد به چه چیز احتیاج دارد؟

۳ - چرا پای پرندگان ضعیف است؟

۴ - آیا شما قوش دیده اید؟

۵ - قوش چه چیزهایی شکار می کند؟

۶ - قرقی چه چیزهایی شکار می کند؟

۷ - بالهای سنگاقک چگونه است؟

۸ - بالهای پروانه چگونه است؟

۹ - مهرداد چه آرزو می کرد؟

۱۰ - آیاتا به حال شنیده اید که کسی بتواند پرواز کند؟

به این نکته توجه کنید :

به کسی که می‌خواند و می‌نویسد، می‌گویند «با سواد» و
به کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند، می‌گویند
«بیسواد» .

تکلیف شب :

شب اول : این کلمه‌ها را با دقت بنویسید. زیر اسم حیوانهایی
که بال و پر دارند، خط بکشید و در مقابل هر یک
بنویسید که خوراکش چیست .

پروانه، خروس، کبوتر، مگس، گنجشک، لک‌لک،
پینه‌دوز، پرستو، کلاغ، قوش، پشه، عقاب، زنبور.

شب دوم :

با گذاشتن «با» و «بی» در اول هر یک از این کلمه‌ها
دو کلمه جدید درست کنید که معنی آنها مخالف
هم باشد و با هر یک از کلمه‌های جدید یک جمله
بسازید.

دقت، هوش، ادب، مزه، حوصله.

ای سپر عزیز

مان، ای سپر عزیز دلبند*
 می باش به عمر خود سحر خیز*
 بشنو ز پدر نصیحتی چند
 در خواب سحر گمان* برهیز*
 پاکیزه بشوی دست و رورا
 در یاب* سحر کنار جورا
 باید که به پاکیش بکوشی
 از نرم و خشن* هر آنچه پوشی
 چون پاک و تمیز بود، زیباست
 گر جامه گلیم یاکه دیباست
 نزد همه کس عزیز باشی
 چون با ادب و تمیز باشی
 آماده خدمتش به جان باش
 با مادر خویش مهربان باش
 از کفنه او پیچ سر را
 با چشم ادب نگر* پدر را

چون این دو شوند از تو خرسند*

خرسند شود ز تو خداوند

(ایرج میرزا)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بپرهیز = دوری کن

جامه = لباس

خرسند = راضی

خشن = زبر

دریاب = از دست مده

دلبنده = عزیز

دیبا = حریر، پارچه گرانبه

سحرخیز = کسی که صبح زود بیدار می شود.

سحرگهان = صبح زود

نگر = نگاه کن

پرسش:

۱ - این شعر را که گفته است؟

۲ - این شعر برای چه گفته شده است؟

۳ - چرا سحرخیزی کار خوبی است؟

۴ - چرا لباس را، حتی اگر کهنه هم باشد، باید پاکیزه

نگاه داشت؟

۵- چرا باید حرف پدر و مادر را گوش کرد؟

۶- به نظر ایرج میرزا چه کسی را همه دوست دارند؟

تکلیف شب :

شب اول : از روی این درس یک بار به دقت بنویسید و آن را حفظ کنید.

شب دوم : به این سؤالاها جواب بدهید و برای عقیده خودتان چند دلیل بیاورید.

- ۱ - از لباس ابریشمی کثیف و نامرتب بیشتر خوشتان می آید یا از لباس نخی کهنه ولی پاک و مرتب؟
- ۲ - چرا سحر خیزی بهتر از دیر برخاستن است؟

تعلیمات دینی و اخلاقی

یادآوری:

متن تعلیمات دینی و اخلاقی این کتاب تألیف وزارت فرهنگ است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درس اوّل

خدای جهان

همه چیز را خدا آفریده است.

ما خدا را به چشم نمی بینیم ولی می دانیم که خدا هست.

می دانیم که خداوند از پدر و مادر به ما مهربانتر است.

خدا عادل است. خدا به ما دست و پا داده است تا کار بکنیم.

چشم داده است تا بینیم. گوش داده است تا بشنویم و عقل داده

است تا خوب را از بد جدا کنیم.

ما باید خدا را بشناسیم و او را بپرستیم.

بیشتر مردم دنیا خدا پرستند.

درس دوّم پیغمبر

خداوند پیغمبرانی فرستاده است تا کارهای خوب را به مردم بیاموزند. کارهای خوب و دستورهایی را که پیغمبران به مردم آموخته‌اند دین می‌گویند. به کسانی که از پیغمبران پیروی می‌کنند دیندار می‌گویند.

همه مردم پیرو یک دین نیستند. بعضی از مردم پیرو حضرت موسی هستند که آنان را کلیمی می‌گویند.

عده‌ای پیرو حضرت عیسی مسیح می‌باشند و به آنان عیسوی یا مسیحی می‌گویند. بیشتر ایرانیان مسلمان هستند و دینشان اسلام است. پیغمبر مسلمانان حضرت محمد (ص) است.

و بعد از او دیگر از جانب خدا پیغمبری نمی‌آید.

ما مسلمانان به همه پیغمبرانی که خدا فرستاده است احترام می‌گذاریم.

پیغمبر ما بهترین مردم و اسلام کاملترین دینها است

درس سوم

قرآن

قرآن کتاب دینی ما مسلمانان است.

قرآن شامل دستورهایی است که پیغمبر ما حضرت محمد(ص) از طرف خدا برای ما آورده است. خداوند در قرآن به ما دستور می‌دهد که جز او را پرستش نکنیم، راستگو باشیم، با یکدیگر مهربان باشیم، کار بد نکنیم، سخن زشت نگوییم.

ما به قرآن احترام می‌گذاریم. کوشش می‌کنیم که کم‌کم قرآن را بخوانیم و معنای آن را بفهمیم و به دستورهای آن عمل کنیم.

اطاعت از دستورهای قرآن خوشبختی می‌آورد

درس چهارم

پیغمبر و مرد بد کار

مرد بد کاری پیش حضرت محمد (ص) آمد و گفت :

چیزی به من یاد بده که مرا از کار بد باز دارد. پیغمبر فرمود :
هیچ وقت دروغ مگوی*. مرد به پیغمبر قول داد که دیگر دروغ نگوید.
روزی آن مرد خواست دزدی بکند. فکر کرد که اگر از او
بپرسند چه کرده‌ای، نمی‌تواند دروغ بگوید، زیرا به پیغمبر قول
داده است که دروغ نگوید اگر هم راست بگوید که دزدی
کرده است آبرویش می‌ریزد. پس از دزدی کردن دست برداشت.
از آن به بعد آن مرد هر وقت می‌خواست کار بدی بکند قولی
که به پیغمبر داده بود به یادش می‌آمد و از کار زشت دست می‌کشید
و چون دروغ نمی‌گفت تا آخر عمر نیکو کار ماند. همه مردم او را
دوست می‌داشتند و خدا نیز از او راضی بود.

دروغ سر چشمه بدیها و دروغگو دشمن خداست

کلمه تازه :

مگوی = نگوی

درس پنجم

یتیم نوازی علی علیه السلام

روزی حضرت علی (ع) پیرزن فقیری را دید که مشک آبی را به دوش کشیده بود و با زحمت بسیار می برد. علی به یاری او رفت مشک را از او گرفت و به خانه اش رسانید. در راه علی علیه السلام از حال زن پرسید. پیرزن گفت روزگار را به سختی می گذرانم، فقیرم و چند کودک یتیم دارم که همیشه گرسنه اند.

علی چیزی نگفت و برگشت. کیسه آردی برداشت و برای آن زن و کودکانش برد. کودکان از گرسنگی بیتابی می کردند، علی کودکان را سرگرم کرد تا مادرشان نان پخت و به آنان داد. همه خوردند و سیر شدند.

حضرت علی (ع) تا زنده بود این کودکان و بسیاری از کودکان یتیم دیگر را سرپرستی و نگهداری می کرد.

علی امام اول ما، یتیمان را نوازش می کرد.

درس ششم
سگ تشنه

در یک روز گرم تابستان مسافری به بیابانی رسید. در کنار چاه آبی سگ تشنه‌ای دید. دلش به حال سگ سوخت. اما وسیله‌ای نداشت که از چاه آب بکشد و سگ را سیراب بکند. ناچار کلاهش را سطل ساخت و دستارش* را مانند طنابی به آن بست و کم‌کم از چاه آب کشید و سگ را سیراب کرد. خدا به سبب این کار خوب همه گناهان آن مرد را بخشید.

خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

کلمه تازه :

دستار = شالی که به دور کلاه می‌پیچیدند.

درس هفتم

احترام پدر و مادر

پدر و مادر از همه کس به ما مهربانترند و همیشه آسایش* و خوشبختی ما را می‌خواهند. ما باید به پدر و مادر خود احترام بگذاریم و از دستوره‌های آنان پیروی کنیم. بچه‌ خوب قدر زحمتهای پدر و مادر را می‌داند و می‌کوشد که آنان را همیشه راضی نگهدارد.

اگر پدر و مادر از ما راضی نباشند خدا از ما راضی نخواهد بود

کلمه تازه :

آسایش = راحت

درس هشتم

بازی با کودکان

حضرت محمد (ص) کودکان را بسیار دوست می‌داشت و به آنان مهربانی می‌کرد. روزی وی* از کوچه‌ای می‌گذشت چند کودک در آنجا بازی می‌کردند. کودکان چون آن حضرت را دیدند گفتند که باید با ما بازی کنید. پیغمبر ایستاد و مدتی با آنان بازی کرد. یکی از یاران آن حضرت پرسید: ای پیغمبر خدا، با اینکه کار فوری داشتید چرا ایستادید و با کودکان بازی کردید؟ پیغمبر فرمود: ترسیدم که اگر خواهش آنان را قبول نکنم دل شکسته شوند.

پیغمبر مسلمانان همیشه با کودکان مهربانی می‌کرد

کلمه تازه :

وی=او

درس نهم

امام یابیشوای شیعیان

شیعیان حضرت علی را که پسرعمو و داماد پیغمبر است امام و پیشوای خود می دانند.

حضرت علی بیش از هر کس در راه پیشرفت اسلام فداکاری کرد. او در شجاعت و راستگویی و جوانمردی و علم از همه بالاتر بود به کودکان یتیم مهربانی می کرد و به فقیران یاری می کرد و عمر خود را در خدمت به مردم می گذرانید.

ما حضرت علی و یازده فرزندش را که پس از وی به جانشینی او رسیدند دوازده امام می گوئیم و از دستورهای آنان پیروی می کنیم.

امامان ما از بهترین بندگان خدا بودند

درس دهم

نام دوازده امام شیعیان

حضرت علی علیه السلام	اول	امام
حضرت امام حسن علیه السلام	دوم	»
حضرت امام حسین علیه السلام	سوم	»
حضرت امام زین العابدین علیه السلام	چهارم	»
حضرت امام محمد باقر علیه السلام	پنجم	»
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام	ششم	»
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام	هفتم	»
حضرت امام رضا علیه السلام	هشتم	»
حضرت امام محمد تقی علیه السلام	نهم	»
حضرت امام علی النقی علیه السلام	دهم	»
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام	یازدهم	»
حضرت صاحب الزمان امام مهدی علیه السلام	دوازدهم	»

که او را امام غایب نیز گویند زیرا به فرمان خداوند از نظرها غایب است و روزی ظاهر خواهد شد.

درس یازدهم

حضرت عیسی و سگ مرده

روزی حضرت مسیح با عده‌ای از پیروانش از بازارچه‌ای می‌گذشت. ناگهان گروهی را دید که به دور سگ مرده‌ای جمع شده‌اند و درباره آن گفتگو می‌کنند. یکی می‌گفت: بوی بد آن انسان را خفه می‌کند! دیگری می‌گفت: چقدر کثیف است! سومی می‌گفت: چقدر زشت است! وقتی که نوبت حرف زدن به حضرت عیسی رسید گفت: همه شماها عیب* او را گفتید و من اکنون حُسن* آن را می‌گویم واقعاً چه دندانهای سفید و زیبایی دارد! همه از این حرف تعجب کردند. حضرت مسیح فرمود: سعی کنید که همیشه از میان زشتیها و بدیها خوبی و زیبایی را بیرون بکشید.

کسانی که در دنیا خوبیها و زیباییها را می‌بینند همیشه خوشحال هستند

کلمه های تازه :

حُسن = زیبایی

عیب = زشتی - بدی

درس دوازدهم

عبادت خدا

ما خدا را می‌پرستیم و برای خشنودی او کارهای خوبی انجام می‌دهیم. این کارهای خوب عبادت است و ما را به خدا نزدیک می‌کند. نماز خواندن و روزه گرفتن و دستگیری از بیچارگان و ادا داشتن مردم به کارهای خوب همه عبادت است. حتی درس خواندن و زحمت کشیدن هم یک نوع عبادت است.

عبادت انسان را از کارهای زشت باز می‌دارد

درس سیزدهم

نماز

یکی از وظیفه‌های دینی مسلمانان نماز خواندن است. نماز خواندن علاوه بر آنکه ما را به خدا نزدیک می‌کند برای بهداشت ما نیز سودمند است. پیش از نماز باید وضو گرفت و با تن پاک و لباس پاکیزه رو به قبله ایستاد. و نماز خواند. بر هر مسلمانی واجب است که در شبانه روز پنج نوبت: صبح، ظهر، عصر، مغرب، و عشا نماز بخواند

پسران از شانزده سالگی و دختران از ده سالگی باید نماز بخوانند.

نماز بزرگترین عبادت‌هاست و بر همه واجب است که نماز بخوانند

درس چهاردهم

روزه

یکی از عبادتها روزه است. بر هر مسلمانی واجب است که در ماه رمضان روزه بگیرد. پسر از شانزده سالگی و دختر از ده سالگی باید روزه بگیرد. کسی که روزه می‌گیرد باید از سحر تا غروب آفتاب چیزی نخورد.

روزه گرفتن علاوه بر خشنودی* خدا برای حفظ تندرستی خود ما نیز بسیار مفید است. گذشته از این کم خوردن ما را به یاد گرسنگان می‌اندازد و به دستگیری آنان وامی‌دارد.

بر هر مسلمان واجب است که روزه بگیرد

کلمه تازه :

خشنودی = رضایت

درس پانزدهم

شهری که بیمار نداشت

پزشکی نزد حضرت رسول (ص) آمد و شکایت کرد که مدتی است که مردم شهر کمتر پیش او می‌روند و او بیکار مانده است. پزشک می‌خواست که پیغمبر به مردم سفارش کند که برای معالجه نزد او بروند.

پیغمبر به پزشک مهربانی کرد و فرمود: بهتر است که به شهر دیگری بروی، زیرا من به مردم این شهر دستور داده‌ام که تا گرسنه نشوند چیزی نخورند و وقتی که گرسنه شدند به اندازه بخورند و پیش از سیر شدن دست از غذا بکشند. آنها این دستور را به کار می‌برند و بدینجهت همیشه تندرست و سالم هستند و به پزشک کمتر احتیاج پیدا می‌کنند.

پر خوری سبب بسیاری از بیماریهاست و انسان را از خدا دور می‌کند

به امر مبارک شاهنشاه

این کتاب از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
با حکمت سازمان برنامه طبع و در اختیار وزارت فرهنگ
قرار گرفت تا در میان کلیه دانش آموزان
سراسر کشور توزیع شود.

استفاده کنندگان از این کتاب فقط پنج ریال که
مخصراً صرف مبارزه با میسوا می خواهد شد می پردازند